

طبقات

جلد اول

سیره شریف نبوی

محمد بن سعد کاتب واقدی
(۲۳۰ - ۱۶۸ ه.ق.)

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تهران، ۱۳۷۴

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدی، الطبقات الکبیر،

القسم الاول: فی السیرة الشریفة النبویة علی صاحبها
افضل السلام، عنی بتصحیحہ و طبعہ الدكتور اوجین
متوخ استاد بکلیة برلین و الدكتور ادوارد سخو ناظر
مدرسه اللغات الشرقیة بمدينة برلین، طبع فی مدینة لیدن
المحرسة، مطبعه بریل، ۱۳۲۲ هـ.ق.

انتشارات فرهنگ و اندیشه

محمد بن سعد کاتب واقدی

طبقات

جلد اول

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

تابستان ۱۳۷۴

۲۲۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپگستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹-۰-۹۰۳۶۷-۹۶۴ (دوره ۸ جلدی)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol, set)

Printed in Iran

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين.

معرفی مؤلف کتاب

محمد بن سعد بن منیع که دارای کنیه ابو عبدالله و بیشتر معروف به ابن سعد و کاتب واقدی است، به گفته بسیاری از تذکره‌نویسان به سال ۱۶۸ هجری، برابر ۷۸۴ میلادی در شهر بصره دیده به جهان گشوده است، و به روز یکشنبه چهارم جمادی‌الآخره ۲۳۰ هجری برابر شانزدهم فوریه ۸۴۵ میلادی در سن شصت و دو سالگی در شهر بغداد دیده از جهان فرو بسته و در گورستان دروازه شام به خاک سپرده شده است.^۱

به گفته مرحوم حاج شیخ عباس قمی که خود محدثی خبیر است، محمد بن سعد بیشتر به ابن سعد مشهور است و نزد محدثان این شهرت به او اختصاص دارد.^۲ منیع، که پدر بزرگ ابن سعد است از بردگان آزاد کرده حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس در گذشته به سال ۱۴۰ یا ۱۴۱ بوده است و از وابستگان او شمرده می‌شده است، و بدین سبب ابن سعد به هاشمی هم معروف است و این لقب در بسیاری از منابع به صورت «مؤلف بنی هاشم» برای او آمده است.^۳

برخی او را منسوب به قبیله بنی زُهْرَة دانسته‌اند و به او لقب زُهْرَی (به سکون ه) داده‌اند که سمعانی و ابن خلکان از آن جمله‌اند، احسان عباس هم در مقدمه خود بر طبقات چاپ بیروت از آن دو پیروی کرده است.^۴ گروهی از تذکره‌نویسان این نسبت را صحیح ندانسته‌اند، خاورشناسان هم در این باره اختلاف نظر

۱. تاریخ میلادی از بروکلین، تاریخ الادب العربی، ج ۳، ترجمه دکتر عبدالحلیم نجّار، چاپ جامعة الدول العربیه، ص ۱۹، و زرکلی، الاعلام، ج ۷، بیروت، بدون تاریخ، ج ۳، ص ۶ گرفته شد.
۲. محدث قمی، الکنی والالقباب، ج ۱، ابن، ابو، صیدا، ۱۳۵۷ ق، ص ۲۹۵.
۳. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۵، مدینه، بدون تاریخ، ذیل شماره ۲۸۴۴، ص ۳۲۱.
۴. سمعانی، الانساب، چاپ مارگلیوث، بریل، ۱۹۱۲ میلادی، ص ۱۴۷۰ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، چاپ محمد

دارند، بروکلین او را زُهری می‌داند و فوک این نسبت را صحیح نمی‌داند.^۱ از زندگی ابن سعد آگهی چندانی در دست نیست، در بیشتر کتابها چندسطری درباره ارزش و اهمیت کتاب طبقات نوشته شده است، خطیب بغدادی و ابن خلکان و ابن حجر که در باره ابن سعد بیش از دیگران سخن گفته‌اند و برخی از استادان و شاگردان و راویان او را برشمرده‌اند، بیش از یک صفحه نوشته‌اند.^۲ محمد بن سعد به شیوه آن روزگار به هنگام جوانی برای درک محضر استادان بزرگ حدیث به کوفه و مدینه سفر کرد و خود می‌گوید که به سال ۱۸۹ برخی از استادان را در مدینه ملاقات و از درس آنان خوشه‌چینی کرده است، سرانجام به هنگامی که حدود سی سال داشته است در بغداد به شاگردی و همشینی محمد بن عمر واقدی پرداخته و چندان به او اختصاص یافته است که به کاتب واقدی و به گفته سمعانی به غلام واقدی معروف شده است. با در نظر گرفتن این موضوع که سفر واقدی به عراق به سال ۱۸۰ هجری و مرگ او به سال ۲۰۷ بوده است^۳ و با توجه به مدت طولانی شاگردی و همشینی ابن سعد با واقدی، چنین به نظر می‌رسد که باید ابن سعد حدود سال ۱۹۵ به او پیوسته باشد، ابن سعد نخستین کس از چهار کسی است که تمام آثار و کتابهای واقدی پیش آنان بوده است.^۴ در سال ۲۱۸ هجری که داستان محنت و گرفتاری مسلمانان در باره قدیم یا حادث بودن قرآن فراگیر شد و مأمون به چند جهت آن را دامن می‌زد، محمد بن سعد پنجاه ساله بود و از دانشمندان و محدثان بسیار برجسته شمرده می‌شد، طبری در گزارش اخبار سال دویست و هیجده نامه‌یی را از مأمون به اسحاق بن ابراهیم مصعبی سالار شرطه بغداد که جانشین مأمون هم در آن شهر بوده، آورده است که مأمون فرمان داده است هفت دانشمند و محدث را برای گفتگو و آزمون آنان در باره مخلوق بودن قرآن به حضور او بفرستد که نخستین کس محمد بن سعد است، و این نشانی از ارزش علمی و اجتماعی و نفوذ سخن او میان عموم مردم است.^۵ محمد بن سعد در حضور مأمون اقرار به مخلوق بودن قرآن کرد و خود را با معتزله هماهنگ نشان داد.^۶

فشار اجتماعی سالهای آخر حکومت مأمون که همچنان و گاه با سخت‌گیری بیشتر در دوره حکومت معتصم و واثق و متوکل (سالهای ۲۴۷ - ۲۱۵) ادامه داشت و به اصطلاح دوره محنت شمرده می‌شد و کوشش عباسیان در بزرگ کردن عباس و پسرش و اینکه او از همگان به حضرت ختمی مرتبت

محبی‌الدین عبدالحمید، مصر، ۱۹۴۸ میلادی، ص ۱۴۴۳ طبقات، ج ۱، چاپ احسان عباس، بیروت، بدون تاریخ، ص ۶ مقدمه.

۱. دانشنامه ایران و اسلام، ترجمه مقاله J. W. Fuck، تهران، ۱۳۵۶ ش، ص ۶۲۹-م.
۲. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۳۲۰ - تهذیب التهذیب، ج ۹، حیدرآباد، ۱۳۲۶ ق، ذیل شماره ۲۷۳، ص ۱۸۲.
۳. مقدمه مارسدون جونز بر معازی و واقدی و معازی، ترجمه به فلم این بنده، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱ ش، ص ۹.
۴. مقدمه محمد زاهد کوثری بر طبقات چاپ مصر، برگ ط.
۵. تاریخ طبری، ج ۸، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت بی‌تاریخ، ص ۶۳۴ و برای اطلاع بیشتر به ترجمه تاریخ طبری، مرحوم پاینده، تهران، ۱۳۵۴ ش، ص ۵۷۷۰ - ۵۷۵۱ مراجعه فرمایید.
۶. دانشنامه ایران و اسلام، ترجمه مقاله Fuck، ص ۶۲۸.

صلی الله علیه و آله نزدیک تر و وارث برحق بوده است، آزادی قلم و گفتار را از محمد بن سعد و دیگران بازگرفته بود و نمی توانستند آنچه را به حقیقت می دانند بنویسند و بازگو کنند، به عنوان مثال گروهی از مورخان موضوع اسیر شدن عباس در جنگ بدر و همراهی او با مشرکان و چانه زدنهای او را در باره پرداخت فدیة آزادی خود به تفصیل آورده اند^۱، و حال آنکه محمد بن سعد در گزارشی که از جنگ بدر داده است هیچ گونه اشاره‌یی به این موضوع ندارد.

در باره تاریخ مرگ محمد بن سعد، باید این نکته گفته شود که برخی از نویسندگان، سال مرگ او را برخلاف مشهور که سال ۲۳۰ هجری است نوشته اند که نمی تواند درست باشد، صفدی در الوافی بالوفیات مرگ ابن سعد را به روز یکشنبه چهارم جمادی الآخره سال ۲۲۲ هجری نوشته و افزوده است که در این باره اختلاف نظر است. ابن ابی حاتم رازی در الجرح والتعديل سال ۲۳۶ هجری را سال مرگ او دانسته است.^۲ روایت صفدی به هیچ روی درست نیست، زیرا محمد بن سعد در طبقات ضمن شرح حال عبدالجبار بن سعید نوشته است که به سال ۲۲۹ هجری در مدینه در گذشته است.^۳ روایت رازی هم چون با اعداد نوشته شده است نمی تواند مورد اعتماد باشد. از سوی دیگر در جلد هفتم نسخه‌یی از طبقات که برای نخستین بار به همت حسین بن فہم شاکرد برجسته ابن سعد فراهم آمده است، ضمن چند سطری که در باره زندگی و آثار محمد بن سعد نوشته شده است چنین می خوانیم:

«محمد بن سعد صاحب واقدی وابسته حسین بن عبدالله بن عیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی است، به روز یکشنبه چهارم جمادی الآخره سال دویست و سی در بغداد در گذشت و در گورستان دروازه شام به خاک سپرده شد و به هنگام مرگ شصت و دو ساله بود، او همان کسی است که این کتاب طبقات را استخراج و تألیف کرده است و آن را از او روایت کرده اند، او مردی بسیار دانشمند و در حدیث و روایت پرمایه بود و کتابهای بسیار در حدیث و فقه و غریب الحدیث و جز آن داشت.»

بنابراین نباید گفته‌های دیگری را که با این گفته مغایرت داشته باشد پذیرفت.^۴ ابن ندیم هم در الفهرست ضمن شرح حال واقدی و شاگردان و یاران او تاریخ مرگ محمد بن سعد را بدون آوردن روز و ماه همان سال دویست و سی نوشته است.^۵ خطیب بغدادی هم همان روایت حسین بن فہم را نقل کرده است.^۶ یادآوری این نکته هم لازم است که محمد بن سعد مولف طبقات را نباید با همنام و تقریباً معاصر

۱. لطفاً به دلائل النبوة بیہقی، ج ۲، ترجمه به قلم ابن بندہ، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش، ص ۳۰۵ و ابن اثیر، اسد الغابہ، ج ۳، اسلامیہ، تهران، ص ۱۰۹ و سیرہ ابوالفداء، ج ۲، بیروت، ۱۳۹۶ ق، ص ۴۶۲ مراجعه فرمایید.
۲. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۳، چاپ ہلموت ریتز، ویسبادن، ۱۹۶۱ میلادی، ص ۸۸ و رازی، الجرح والتعديل، حیدرآباد، ۱۳۱۶ ق، ذیل شماره ۱۴۳۳.
۳. ابن سعد، طبقات، ج ۵، چاپ ساخاوا، بریل، ۱۳۲۲ ق، ص ۳۲۶.
۴. طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۹۹.
۵. ابن ندیم، الفهرست، چاپ مرحوم رضا تجدد، تهران ۱۳۵۰ ش، ص ۱۱۱.
۶. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۲۲.

او محمد بن سعد عوفی اشتباه کرد، محمد بن سعد عوفی هم از محدثان نامور است و طبری مکرر از او روایت نقل کرده است.^۱

آثار و کتابهای ابن سعد

گزیده‌ترین اثر ابن سعد کتاب طبقات اوست که ناموری او به سبب آن است و در باره آن به تفصیل سخن خواهم گفت. ابن ندیم در الفهرست فزون بر کتاب طبقات، کتابهای زیر را هم به او نسبت داده است: کتاب اخبارالنبی (ص)، کتاب طبقات الصغیر، کتاب الخیل. هرچند نمی‌توان به صورت قطعی اظهارنظر کرد ولی چنین به نظر می‌رسد که کتاب اخبارالنبی همان بخش سیره است که در چاپهای لیدن و بیروت شامل دو جلد است. از کتاب طبقات الصغیر نسخه‌یی در موزه باستان‌شناسی استانبول موجود است.^۲ نام کتاب الخیل هم چندان درست به نظر نمی‌رسد شاید کتاب الخیل باشد با توجه به این موضوع که در باره اسب و نژادهای آن در آن روزگار تألیف می‌کرده‌اند، یا کتاب‌الجمل؟! درست‌تر باشد، پیش از این ملاحظه کردید که حسین بن فہم گفت ابن سعد را در فقه و غریب‌الحديث هم آثاری بوده است، که ابن خلکان هم آن را نقل کرده است. آثار دیگری با نامهای الزخرف القصری فی ترجمة ابی الحسن البصری، و القصيدة الحلوانیة فی افتخار القحطانیین علی العدنانیین و فوائد الاعراب که در چهارده صفحه در استانبول چاپ شده است به او نسبت داده شده است که درستی آن مورد تردید است.

طبقات

ناموری و ارزش محمد بن سعد در پناه تألیف کتاب طبقات اوست که خوشبختانه بخش عمده آن از دستبرد روزگار محفوظ مانده و به دست ما رسیده است. اگرچه محمد بن سعد نخستین کس نیست که به اندیشه فراهم آوردن طبقات افتاده باشد ولی کتاب او نه تنها تا هنگامی که فراهم آمده است که پس از آن و تا این روزگار هم مهمتر و مفصل‌تر از دیگر کتابهای طبقات است. گفته شده است، واصل بن عطاء در گذشته به سال ۱۳۱ هجری یعنی صدسال پیش از مرگ محمد بن سعد نخستین کتاب طبقات را با نام طبقات اهل العلم والجهل فراهم آورده است،^۳ و با مراجعه به فهرستهای کتاب الفهرست ابن ندیم می‌بینیم پانزده کتاب با نام طبقات معرفی شده است. فراهم آوردن و نگارش کتابهایی با نام طبقات در روزگاران بعد برای رشته‌های گوناگون علوم و مذہبهای اسلامی ادامه یافته است که با مراجعه به منابع کتاب‌شناسی

۱. به همان صفحه از همان جلد تاریخ بغداد، و به دانشنامه ایران و اسلام، ص ۶۲۹ مراجعه فرمایید.

۲. به مقاله ابن سعد به قلم عبدالکریم گلشنی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۸۲ مراجعه شود.

۳. ابن ندیم، الفهرست، پابریک ص ۲۰۳.

می‌توان از آن آگاه شد.^۱

طبقات ابن سعد دارای ویژگیهای است که آن را از دیگر کتابهای طبقات برجسته و ارزشمندتر ساخته است و به عنوان مثال قابل مقایسه با کتاب طبقات ابو عمر و خلیفه بن خیاط در گذشته به سال ۲۴۰ هجری نیست، طبقات خلیفه بن خیاط به سال ۱۹۶۶ میلادی در دو جلد به همت سهیل زکار چاپ شده است و در آن نام و گاهی شرح حال ۳۳۷۵ شخص از اصحاب و تابعین آمده است. در کتابهای طبقات، تنظیم شرح حال و آثار کسانی که وجه اشتراک زمانی و مکانی داشته‌اند مورد نظر بوده است و اشخاصی را که به روزگاری معین از استادان مشخصی دانش اندوخته‌اند یک طبقه می‌دانند و شاید معادل کلمه دوره باشد.

واژه طبقه و طبقات در قرآن مجید نیامده است، ولی واژه طباق در دو آیه به کار رفته و هر دو مورد هم برای بیان طبقه طبقه بودن آسمانهاست، یکی آیه ۳ سوره شصت و هفتم - ملک - و دیگری آیه ۱۵ سوره هفتاد و یکم - نوح - و شاید واژه طبقات برگرفته از همین واژه و اقتباس شده از همین دو آیه باشد. گاهی در قرآن بدون به کارگیری واژه طبقه، مسلمانان از جهت پیشی گرفتن به مسلمانی طبقه‌بندی شده‌اند مانند آیه ۱۰۰ سوره نهم - توبه - که خداوند می‌فرماید: «و پیشی‌گیرندگان نخستین از مهاجران و انصار و آنان که پسندیده از ایشان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان از خدا».^۲ حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام در عهدها و نامه‌های خود در نهج البلاغه دوبار لفظ طبقات را به کار برده‌اند، نخست در عهد مالک‌اشتر که در آن فرموده است: «واعلم ان الرعية طبقات»، که شاید معادل کلمه اصناف امروز باشد، دو دیگر در نامه‌یی خطاب به معاویه که در آن چنین آمده است: «و ما لِلطَّلَاء و ابناء الطلقات و التميز بين المهاجرين الاولين و ترتيب درجاتهم و تعريف طبقاتهم»، که بیان‌کننده فضل تقدم است، ابن ابی‌الحدید در این دو مورد شرح و توضیحی نداده است.^۳

ابن منظور در لسان‌العرب می‌گوید، و گفته شده است طبقه بیست سال هجری است.^۴ احسان عباس هم در مقدمه خود بر طبقات همین موضوع را نقل کرده است، حاجی خلیفه با آنکه در کشف الظنون غالب موضوعات را در آغاز مبحث تعریف می‌کند، در باره طبقات هیچ تعریف و توضیحی نیاورده است. تهانوی، در باره واژه طبقه و طبقات چنین گفته است: طبقه به اشخاصی که شبیه یکدیگرند و وجوه مشترک دارند گفته می‌شود، در اصطلاح حدیث به گروهی گفته می‌شود که از جهت زمان و سن و سال و

۱. برای نمونه به حاجی خلیفه، کشف الظنون، تهران، ۱۳۷۸ ق، ص ۱۱۰۷-۱۰۹۵ و آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۵، بیروت، بدون تاریخ، ص ۱۵۳-۱۴۵ مراجعه فرمایید.

۲. برای آگاهی بیشتر به مجمع‌البیان طبرسی و تفسیر ابوالفتوح رازی و کشف‌الاسرار میبیدی ذیل آیات مذکور مراجعه فرمایید.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۲ میلادی، ص ۱۸۱ و ج ۱۷، ص ۴۸.

۴. ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۱۰، چاپ قم، ۱۴۰۵ ق، ص ۲۱۱.

برخورداری از مشایخ و استادان مشترک باشند و ممکن است یک راوی در چند طبقه قرار گیرد، آنچنان که انس بن مالک از یک سو در طبقه مهاجران نخست شمرده می‌شود و از لحاظ طول عمر و درک طبقه بعد از آنان هم به حساب می‌آید.^۱ هفنگ در مقاله خود در دائرة المعارف اسلام با استفاده از گفته‌های ابن صلاح، نووی و سیوطی همین نتیجه را می‌گیرد که طبقه در اصطلاح به کسانی گفته می‌شود که از لحاظ سن و سال و استفاده از مشایخ مشترک باشند.^۲

طبقات ابن سعد

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، طبقات مفصل‌ترین کتابی است که درباره اصحاب و تابعان تا دهه سوم قرن سوم هجری فراهم آمده و در دست است. تا آنجا که این بنده می‌داند، طبقات پنج بار تاکنون چاپ و منتشر شده است.

۱. چاپ ادوارد سخو و همکارانش در لیدن که در فاصله سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۴۷ ق چاپ شده است، این چاپ در نه جلد منتشر شده است و جلد نهم آن فهرست اعلام شخصی و جغرافیایی است، با آنکه هشت نسخه خطی در اختیار داشته‌اند ولی افتادگیهای آن به ویژه در جلد پنجم چشمگیر است، آنچنان که ریتر و سترستین مقاله‌هایی در این باره نوشته‌اند. دانشمندان دیگری که در این چاپ با سخو همکاری کرده‌اند عبارتند از، اوژن میتوخ، فریداک شوالی، سترستین، ژولیوس لیرت، برونومایسنر و کارل بروکلمن. خوشبختانه بخش جاافتاده تابعان مدینه در سال ۱۴۰۳ هجری به همت «زیاد محمد منصور» در بیروت منتشر شده است، بخش مربوط به احوال حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع) را استاد محترم حضرت آقای سید عبدالعزیز طباطبایی در مجله تراثنا منتشر ساخته‌اند، شرح حال حضرت امام حسن در ۷۱ صفحه در شماره ۱۱، سال سوم، ربیع الثانی ۱۴۰۸ هجری، و شرح حال حضرت امام حسین در شماره ۱۰، همان سال و نیز به صورت مستقل در ۱۲۰ صفحه در محرم ۱۴۱۵ منتشر شده است. استاد محترم احادیث را از منابع مختلف استخراج کرده‌اند و نمونه‌ی پسندیده از چاپ نسخه‌های خطی فراهم آورده‌اند، خداوند توفیق ایشان را مستدام بدارد. در جلد پنجم طبقات شرح حال هردو امام بزرگوار بر همین منوال ترجمه و افزوده خواهد شد. دخویه هم در چند مقاله نظراتی اصلاحی در باره این چاپ اظهار داشته است، با این همه تردید نیست که فضل تقدم در چاپ و نشر این کتاب ارزنده برای ادوارد سخو و همکارانش محفوظ است و کوشش آنان در خور ستایش.

در این چاپ شرح حال برخی از راویان آمده است که تاریخ مرگ آنان پس از تاریخ مرگ محمد بن سعد است و نشان‌دهنده این است که وسیله برخی از شاگردان ابن سعد تنظیم و بر کتاب افزوده شده

۱. تهانوی، کشف اصطلاح الفنون، ج ۱، چاپ کلکته، ۱۸۶۲ میلادی، ص ۹۱۷.

۲. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۵، ترجمه مقاله Heffening، افست انتشارات جهان، تهران، بدون تاریخ، ص ۷۷.

است. از جمله شرح حال شریح بن یونس مرو رودی که تاریخ درگذشت او هفت روز باقی مانده از ربیع الاول سال ۲۳۵ هجری است، و اسماعیل بن ابراهیم بن بَسام که در بغداد به روز پنجم محرم ۲۳۶ درگذشته است، و ابومعمر اسماعیل بن ابراهیم هروی درگذشته جمادی الاولی ۲۳۶، و ابراهیم بن محمد بن عرعره درگذشته به سال ۲۳۱، و محمد بن حاتم بن میمون مروزی درگذشته به روز پنجشنبه چهار روز باقی مانده از ذیحجه ۲۳۵ و شرح حال مختصری از خود محمد بن سعد و دیگران. به احتمال نزدیک به یقین این فزونیها را حسین بن فَهْم درگذشته به سال ۲۸۹ هجری، یا حارث بن ابی اسامه درگذشته ۲۸۲ هجری، یا ابن ابی الدنیا درگذشته به سال ۲۸۱ هجری بر آن افزوده‌اند.

۲. چاپ دوم به سال ۱۳۵۸ هجری در مصر به کوشش انجمن نشر معارف و فرهنگ اسلامی، با مقدمه‌یی از محمد زاهد کوثری انجام پذیرفته است، و فقط ۹۰۴ صفحه از آن به قطع مصری که تا پایان جلد دوم چاپ ادوارد سخو است در اختیارم بوده است و نمی‌دانم آیا تمام آن چاپ شده و یا همین مقدار است، در این چاپ آیات قرآن با ذکر شماره آیه و سوره استخراج شده است و در حاشیه صفحات کنار هریک از احادیث کلمه حدیث چاپ و در مواردی هم با چاپ لیدن مطابقت شده است.

۳. چاپ دارالشعب المصریة، این بنده این چاپ را ندیده‌ام ولی به گفته استاد محمد عبدالقادر عطا به همان صورت چاپ لیدن است و تعلیقاتی که به زبان آلمانی نوشته شده است به همت دکتر عونی عبدالروف ترجمه و بر آن افزوده شده و شماره آیه و سوره آیات نیز استخراج شده است.

۴. چاپ دکتر احسان عباس که به همت دارصادر بیروت منتشر شده و در واقع همان چاپ ادوارد سخو است که بدون هیچ‌گونه تعلیق و توضیح و فقط با مقدمه‌یی در هفده صفحه به قلم دکتر احسان عباس منتشر شده است، این چاپ در نه جلد صورت گرفته است که یک جلد آن فهرستهای کتب است و خالی از اشتباه نیست.

۵. چاپ محمد عبدالقادر عطا که به سال ۱۴۱۰ قمری برابر با ۱۹۹۰ میلادی به همت دارالکتب العلمیه بیروت منتشر شده است، در این چاپ مقدمه‌یی در ۱۵ صفحه به قلم استاد محمد عبدالقادر عطا نوشته شده است که شرح حالی مختصر از محمد بن سعد و نام گروهی از مشایخ و شاگردان او را دربردارد و سپس چاپ لیدن و دیگر چاپهای طبقات را به اختصار مورد بررسی قرار داده است، خوشبختانه ایشان آن چنان که نوشته‌اند به نسخه‌یی از طبقات دست یافته‌اند که بسیاری از کاستیهای چاپ ادوارد سخو در آن موجود است و آن را در متن افزوده‌اند. علاوه بر چاپهای طبقات پنج نسخه خطی در اختیار مصحح بوده است، در این چاپ شماره آیه و سوره استخراج شده و در متن صفحات کنار آیه ثبت شده است، حدیثهای نقل شده از حضرت ختمی مرتبت از دیگر منابع معتبر اهل سنت در پابرها نشان داده شده است و برای آگاهی بیشتر از شرح حال مهاجران و انصار و تابعان و محدثان نامور نشانی کتابهای دیگری که درباره آنان چیزی نوشته و در بردارد با مشخص کردن جلد و صفحه در پابرها آمده است. این چاپ بر روی هم چاپی آراسته و پاکیزه است و امیدوارم برای ترجمه جلدهای چهارم به بعد به ویژه در باره کسانی که شرح حال ایشان در چاپهای ادوارد سخو و دکتر احسان عباس و دارالشعب و چاپ دیگر مصر جا افتاده

است از این چاپ بهره بگیرم.

طبقات ابن سعد به کوشش تنی چند از شاگردان برجسته محمد بن سعد تدوین شده است، چنین گفته‌اند که نخستین تدوین آن به همت حسین بن فُهْم صورت گرفته است، حسین بن فهم در گذشته به سال ۲۸۹ هجری است.^۱ ابن عساکر در کتاب تاریخ دمشق از همین نسخه بهره گرفته است و در شرح حال حضرت امام حسین علیه السلام در این باره تصریح کرده است. تدوین دیگر به کوشش یکی دیگر از شاگردان ابن سعد به نام حارث بن ابی اسامه است که به سال ۲۸۲ هجری در گذشته است.^۲ طبری در کتاب تاریخ خود از این تدوین استفاده کرده است به عنوان مثال می‌توان به صفحات ۲۱۴ و ۲۱۵ جلد نهم تاریخ طبری، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر مراجعه کرد. میان علمای بزرگ شیعه، ابوالعباس نجاشی در کتاب رجال خود در شرح حال ابورافع روایت خود را از طبقات از تدوین حارث و حسین بن فهم نقل کرده است.^۳

تدوین و روایت دیگری که از طبقات در دست بوده است به همت ابن ابی الدنیا از شاگردان و پیوستگان محمد بن سعد فراهم آمده است، ابن ابی الدنیا در گذشته به سال ۲۸۲ هجری است.^۴ و نسخه‌یی از آن در سه جزء در اختیار ابن عبدالبر بوده است.^۵ با مقایسه کتاب مقتل امام علی بن ابی طالب علیه السلام به قلم ابن ابی الدنیا که به تازگی به همت آقای محمد کاظم محمودی منتشر شده است، با مطالب ابن سعد در طبقات می‌توان از بهره‌گیری فراوان ابن ابی الدنیا از ابن سعد آگاه شد. تدوین دیگر از ابن حیویه (ظاهراً محمد بن عباس بن زکریا بن حیویه) در گذشته به سال ۳۸۲ هجری به گفته خطیب در تاریخ بغداد است^۶ که همین تدوین مورد استفاده ابن سیدالناس و ذهبی در تاریخ الاسلام و ابن حجر در اصابه بوده است و همین تدوین یا نسخه که روایت ابن حیویه از حارث بن ابی اسامه است زیربنای چاپ ادوارد سخو و همکارانش بوده است.^۷

محتویات طبقات

در کتاب طبقات اطلاعاتی درباره حدود چهار هزار و دویست و پنجاه شخص که از آغاز اسلام تا دهه

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، چاپ علی محمد بجاوی، مصر، ۱۳۸۲ ق، ص ۵۴۵.
۲. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۱۸.
۳. ابوالعباس نجاشی، رجال، چاپ حضرت آقای سید موسی شیرازی زنجانی، قم، ۱۴۰۷ ق، ص ۴.
۴. ابن عساکر کتبی، هوات الوفيات، ج ۱، چاپ محمد محبی الدین عبدالحمید، مصر، بی تاریخ، ص ۴۹۴.
۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۸۱.
۶. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۲۲ و ابن سیدالناس، عیون الاثر، ج ۲، چاپ دارالمعرفه، بیروت، بی تاریخ، ص ۳۴۵.
۷. طبقات، ج ۱، چاپ دکتر احسان عباس، بیروت، ص ۱۹ و ج ۷، بخش ۲، چاپ سخو.

چهارم قرن سوم هجری سهمی به عنوان گوینده و روایت‌کننده حدیث داشته‌اند و از مهاجران یا انصار و تابعان شمرده می‌شده‌اند داده شده است که از این شمار حدود ششصد نفر زن هستند. محمد بن سعد مطالب کتاب خود را از کتابهای مقدم بر خود و بیشتر از آثار واقدی و ابن کلبی جمع کرده است و از منابع خود کمتر نام برده است و این کار شیوه معمول آن روزگار بوده است و با نگاهی اجمالی فراوانی نقل مطالب از واقدی آشکار می‌شود.

ترتیب مطالب در کتاب طبقات در همه چاپها به طور خلاصه چنین است:

تمام جلد اول و بخش نخست جلد دوم و نود و هشت صفحه از بخش دوم جلد دوم (در چاپ ادوارد سخو و همکارانش که همه آن ۵۸۱ صفحه است) به شرح حال و سیره حضرت ختمی مرتبت و تنی چند از پیامبران سلف اختصاص دارد، در این بخش آگهی‌هایی از آدم و حوا، ادریس، نوح، ابراهیم، اسماعیل علیهم‌السلام مطرح شده است، سپس نیاکان پدری و مادری پیامبر و تولد و دوره کودکی و جوانی آن حضرت و دو سفر به شام و ازدواج با خدیجه (س) و شمار فرزندان و نشانه‌های پیامبری آن حضرت و معراج و هجرت و مسائل وابسته بررسی شده است. آن‌گاه امور مربوط به آغاز اقامت در مدینه مانند بستن پیمان برادری میان مهاجران و انصار و ساختن مسجد و برگشتن قبله از بیت المقدس به کعبه بحث شده است، سپس مبحثی مفصل در باره آمدن نمایندگان قبایل عرب به حضور پیامبر طرح شده است و ملاحظه می‌فرمایید که در این باره ترتیب تاریخی وقایع مورد نظر نبوده است و گرنه باید مبحث آمدن نمایندگان پس از فتح مکه و ضمن وقایع سال نهم مطرح می‌شد. در کتابهای فراهم آمده پیش از طبقات مانند سیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام و آثار واقدی این مبحث به این تفصیل و ترتیب نیامده است و بسیاری از مورخان و سیره‌نویسان دوره‌های بعد مطالب خود را در این باره از طبقات گرفته‌اند.^۱ پس از این مبحث، شمایل و اخلاق رسول خدا (ص) و لوازم اختصاصی ایشان چون لباس و کفش و انگشتری و شانه و عطردان و سرمه‌دان و سلاح و خدمتکاران و حجره‌های همسران و مرکبهای سواری و دامهای شیردهنده و اوقاف بررسی شده است. مبحث جنگها از آغاز جلد دوم مطرح شده است و محمد بن سعد در این بخش از کتاب مغازی استاد خود محمد بن عمر واقدی بسیار بهره گرفته است، سپس موضوع بیماری و رحلت و مراسم تجهیز پیکر پاک رسول خدا (ص) و خاکسپاری و مرثیه‌هایی که سروده شده است بررسی و طرح شده است، بخش مرثیاتی کتاب طبقات که دو بیست و پانزده بیت و بسیاری از آنها در کمال استواری و پسندیدگی است از جمله ارزشهای والای این کتاب است و چنین مجموعه‌یی در منابع پیش از طبقات نیامده است. در بقیه بخش دوم جلد دوم اشخاصی که به روزگار پیامبر (ص) مورد توجه بوده و در امور فقهی نظر می‌داده‌اند و برخی از فرزندان مهاجران و انصار که اهل علم بوده‌اند بررسی شده است.

جلد سوم چاپ سخو دارای دو بخش است، بخش نخست ویژه شرح حال مهاجران شرکت‌کننده در جنگ بدر است، در این بخش شرح حال هشتاد و شش نفر از مهاجران یا آزادکردگان و وابستگان ایشان

۱. به عنوان مثال به نویری، نهاية الارب، ج ۱۸، ص ۱۲۰-۱ و ترجمه آن به قلم این بنده مراجعه شود.

آمده است.

بخش دوم جلد سوم در باره انصار شرکت‌کننده در جنگ بدر است و شرح حال دویست و پنجاه و پنج تن در این بخش آمده است، محمد بن سعد این اشخاص را طبقه نخستین از انصار قرار داده و این مبحث با شرح زندگی سعد بن معاذ آغاز می‌شود، در این جلد شرح حال برخی از مهاجران و انصار مانند امیرالمومنین علی علیه‌السلام و دیگر جانشینان پیامبر (ص) و سعد بن معاذ و ابویوب انصاری بسیار مفصل است و در باره برخی دیگر فقط به یکی دوسطر بسنده کرده است.

جلد چهارم هم دارای دو بخش است، بخش نخست شرح حال گروهی از پیشگامان مهاجر و انصار است که در جنگ بدر شرکت نداشته‌اند، مانند جناب جعفر طیار و سلمان و ابوذر و عباس بن عبدالمطلب و امثال ایشان و شرح حال یکصد و یک تن را در بردارد این بخش با شرح حال عباس آغاز می‌شود و چنین به نظر می‌رسد که مربوط به قدرت بنی‌عباس و حکومت آنان به هنگام تنظیم کتاب است، بخش دوم جلد چهارم درباره کسانی است که پیش از فتح مکه مسلمان شده‌اند و شرح حال یکصد و پنجاه و هفت شخص در آن مطرح شده است.

جلد پنجم که مفصل‌ترین مجلد در چاپ ادوارد سخو و همکاران اوست دارای یک بخش است که شرح حال ۸۲۵ شخص از اصحاب و تابعانی را که در مکه و مدینه و طائف و یمن و یمامه و بحرین بوده‌اند در بردارد. شرح حال حضرت سجاد و حضرت باقر علیهماالسلام هم در همین جلد آمده است و بیشتر افتادگیها در همین جلد است، و امیدوارم با مراجعه به چاپ تازه بیروت توفیق یار باشد که در ترجمه، این افتادگیها تا آنجا که ممکن باشد جبران شود.

جلد ششم هم فقط دارای یک بخش و دویست و نود و یک صفحه است که در آن اصحاب حدیث مقیم کوفه معرفی شده‌اند و شرح حال یکهزار و ده شخص در آن آمده است، این جلد با نام امیرالمومنین علی علیه‌السلام شروع می‌شود.

جلد هفتم دارای دو بخش است، بخش نخست ۱۶۶ صفحه و شامل شرح حال سیصد و سیزده شخص و بخش دوم ۲۰۷ صفحه و شامل شرح حال هشتصد و شصت شخص از اصحاب حدیث است که در بصره و بغداد و شهرهای شام و مصر و خراسان بوده‌اند. در این جلد در باره گروهی از محدثان فقط به نوشتن نام و کنیه بسنده کرده است و فقط شرح حال گروهی از محدثان برجسته مانند حسن بصری، انس بن مالک، احنف بن قیس و امثال ایشان به تفصیل آمده است.

جلد هشتم دارای یک بخش و سیصد و شصت و پنج صفحه است و در آن شرح حال ششصد و سی تن از بانوان آمده است. محمد بن سعد در این جلد نخست چگونگی بیعت حضرت ختمی مرتبت را با زنان آورده است. آن‌گاه با شرح حال خدیجه (ص) این بخش را آغاز کرده است، سپس شرح حال حضرت فاطمه (ع) و دیگر دختران گرامی حضرت ختمی مرتبت و عمه‌ها و دختر عموها و همسران آن حضرت و پاره‌یی از مسائل وابسته مانند چگونگی حجاب و سفر حج پیامبر (ص) همراه همسرانش بررسی شده است، پس از آن شرح حال زنان مهاجر آمده است و با شرح حال فاطمه دختر اسد مادر گرامی

حضرت علی علیه السلام آغاز می‌شود. پس از آن زنان انصار را بر طبق قبائل آنان آورده است. جلد نهم که شامل فهرست آیات قرآنی و احادیث نبوی و قافیه‌های اشعار و اعلام شخصی و مکانی است و سه مجلد است که در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۸ و ۱۹۴۰ میلادی منتشر شده است. بدین گونه می‌بینید که عامل زمان و مکان محور اصلی طرح موضوعات در طبقات است، نام و شرح حال پاره‌یی از بزرگان مهاجر و انصار ممکن است چندبار آمده باشد، آن‌چنان که شرح حال امیرالمومنین علی علیه السلام در فتوادهندگان روزگار پیامبر (ص) و در شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و اصحابی که به کوفه آمده‌اند، بررسی شده است. ابن سعد در این موارد یک‌جا به تفصیل بحث کرده و در جای دیگر به آنجا ارجاع داده است.

بازتاب طبقات محمد بن سعد در کتابهای دیگر

کتاب پرمحتوای طبقات اندکی پس از فراهم آمدن و از نیمه دوم سده سوم هجری مورد استفاده مولفان دیگر قرار گرفته است و باید این نکته را در نظر داشت که بسیاری از نویسندگان به شیوه متداول آن روزگار، منابع و مآخذ خود را نام نمی‌برده‌اند، در پاره‌یی از دانشهای اسلامی همچون فقه و حدیث و تفسیر و رجال و جرح و تعدیل از منبع خود نام می‌برده‌اند ولی در امور اخلاقی و سنن و سیره و مغازی و تاریخ به این موضوع کمتر توجه داشته‌اند. در دانشنامه ایران و اسلام و در مقدمه دکتر احسان عباس بر جلد اول طبقات چاپ بیروت، نام تنی چند از مولفان بزرگ که در کتابهای خود از طبقات بهره برده‌اند آمده است^۱ که از جمله ایشان بلاذری، طبری، ابن عبدالبر، ذهبی و ابن حجر را نام برده‌اند. پاره‌یی از نویسندگان و فراهم‌آورندگان کتابها، خود به بهره‌گیری فراوان از طبقات تصریح کرده‌اند، ابن سیدالناس در پایان کتاب عیون الاثر به استفاده خود از طبقات اقرار کرده است.^۲

ابن تعزی بردی در کتاب النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة که کتابی ارزشمند و در شانزده جلد است ضمن وقایع سال ۲۳۰ هجری چنین می‌گوید:

«و در این سال امام ابو عبدالله محمد بن سعد وابسته بنی‌هاشم و کاتب واقدی درگذشته است، او مولف کتاب طبقات... و دانشمندی دانا و گرانمایه و دارای کتابهای پسندیده است. کتابی بزرگ در طبقات اصحاب و تابعان و دانشمندان تا روزگار خود فراهم آورده است و باید بگویم که در این کتاب النجوم الزاهرة از آن کتاب مطالب بسیاری آورده‌ایم، خدای متعال رحمتش فرماید که گروهی بیرون از شمار مطالب او را روایت کرده‌اند و بیشتر حافظان حدیث به جز یحیی بن معین او را ثقه و مورد اعتماد

۱. دانشنامه ایران و اسلام، ترجمه مقاله Fuck، ص ۶۲۹.

۲. ابن سیدالناس، عیون الاثر، ج ۲، بیروت، بدون تاریخ، ص ۳۴۴.

دانسته‌اند.^۱

شهاب‌الدین احمد نویری در گذشته به سال ۷۲۳ هجری در بخش تاریخ اسلام کتاب نهاییه الارب از طبقات ابن سعد بهره فراوان برده است، او در بخش آمدن نمایندگان قبائل به حضور رسول خدا (ص) چنین می‌گوید: ما به همان ترتیب که ابن سعد در کتاب طبقات گفته است می‌گوییم و بدون هیچ کاستی و فزونی گفته‌های او را می‌آوریم.^۲ نویری گاهی گفته‌های ابن سعد را نقد و بررسی و با گفته‌های ابن اسحاق مقایسه می‌کند، در مأموریت جنگی عبدالله بن عتیک با استفاده از گفته‌های خود ابن سعد سخن او را در باره تاریخ آن سربزه رد می‌کند. حاجی خلیفه در کشف الظنون نوشته است که جلال‌الدین سیوطی کتاب طبقات ابن سعد را خلاصه کرده است و آن را إنجاز و عدالمستقی من طبقات ابن سعد نام نهاده است که گاهی به صورت مختصر «المنتقی» می‌گویند.^۳

نکات ضعف و قوت طبقات

کتاب طبقات دارای ویژگیهای برجسته‌یی است که تا آنجا که این بنده به اندازه فهم خویش فهمیده‌ام به این شرح است:

الف. مبحث ارزنده آمدن نمایندگان قبائل به حضور حضرت ختمی مرتبت که بسیار مفصل و با ذکرکردن جزئیات فراهم آمده است در هیچ کتاب دیگر به این شرح و تفصیل نیامده است و آنچه در کتابهای بعد ثبت شده بیشتر برگرفته از طبقات است و پیش از این اقرار نویری را دیدید، در این مبحث به خوبی می‌توان جلوه‌های بزرگواری، شکیبایی، ادب برخورد و بزرگ‌منشی و گذشت اسلامی را بررسی کرد در همان حال ایستادگی در برابر خواسته‌های نادرست فرصت‌جویان در آن منعکس است، بسیاری از نویسندگان شرح حال و سیره پیامبر گرامی (ص) در آثار خود از آوردن این مبحث خودداری کرده یا به اختصار کوشیده‌اند آن‌چنان که دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم مجلسی در بحارالانوار این بخش را فقط در چهارده صفحه آن هم به صورت گسسته آورده است. دیاربکری هم در کتاب تاریخ الخمیس به صورت پراکنده اشاراتی دارد،^۴ و اهمیت و ارزش این بخش از لحاظ روابط اجتماعی و سیاسی که می‌تواند بهترین سرمشق باشد بر کسی پوشیده نیست و مرجع عمده برای اهل تحقیق همین کتاب طبقات خواهد بود.

ب. جلد هشتم کتاب طبقات که ویژه شرح حال بانوان مهاجر و انصار و تابعان و زنان محدثه است که تا پایان دهه سوم قرن سوم می‌زیسته‌اند و در آن شرح زندگی ششصد و بیست و نه شخص بررسی شده

۱. ابن تعزی، النجوم الزاهرة، ج ۲، دارالکتب، مصر، ص ۲۵۸.

۲. نهاییه الارب، ج ۱۷، ص ۱۹۷.

۳. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۱۰۴.

۴. به بحارالانوار، ج ۲۱، چاپ آخوندی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۷۸-۳۶۴ و تاریخ الخمیس، ج ۱، چاپ موزه

شعبان، بیروت، ص ۱-۴۷۰ و ج ۲، ص ۹-۱۹۲، مراجعه فرمایید.

است چه از لحاظ موضوع و چه از لحاظ کیفیت و کمیت، بسیار تازگی داشته و در خور کمال اهمیت است. برای نمونه می‌گوییم که جلوه‌های ایثار، مدیریت، پایداری، کوشش و شکیبایی را در زنان جامعه اسلامی در این کتاب آشکارا می‌بینیم و تا آنجا که این بنده می‌داند چنین مجموعه سترگی در باره زنان مسلمان پیش از طبقات فراهم نیامده است و اگر هم فراهم بوده از دستبرد روزگار محفوظ نمانده است. درست است که این طیفور پنجاه سال پس از ابن سعد در تاریخ بغداد در باره زنان سخنور مطالب بسیاری آورده است که با نام «بلاغات النساء» چاپ شده است و این نکته را از نظر دور نمی‌داریم که این اثر در آغاز قرن هفتم در کتاب أسدالغایة شرح حال بیش از هزار شخص از زنان مهاجر و انصار را آورده است و به روزگار ما، دانشمند فقید عمر رضا کحاله، اعلام النساء را در پنج جلد فراهم آورده است، ولی با مراجعه به همین کتابها ارزش زیربنایی طبقات را آشکارا می‌بینیم، وانگهی پیشگامی ابن سعد را نباید به فراموشی سپرد.

ج. با توجه به این مسأله که نکات فراوانی در زندگی بزرگان مهاجر و انصار در این کتاب به چشم می‌خورد می‌توان از این نکات به روحیات آنان پی برد، برای نمونه با توجه به میراث بازمانده از زیربن عوام که کمترین مبلغ آن را سی و پنج میلیون و دویست هزار درم! و بیشترین آن را پنجاه و دو میلیون درم نوشته است^۱ و دو روایت خود را از گفته عروه پسر زبیر نقل کرده است و کسی هم بر این گفته اعتراض نکرده است، روحیه زراندوزی زبیر روشن می‌شود و بدیهی است که چنین شخصی توان تحمل کسی را که می‌گوید باید در آمد مسلمانان یکسان تقسیم شود نخواهد داشت.

ستی و ناتوانی عثمان در برابر خویشاوندان فرصت طلب و صدور فرمان تصرف خمس در آمد مصر برای مروان، وام گرفتن عثمان از خزانه و پرداخت آن به وابستگان سست‌ایمان، گسیل داشتن غلام عثمان همراه با نامه جاسازی شده در ابریق که در آن خطاب به عبدالله بن سعد بن ابی سرح فرمان به شکنجه و کشتن سران اعتراض کنندگان داده بود، شنوایی عثمان از عمرو عاص در اجرانکردن حد قصاص بر عبیدالله پسر عمر که هر مزان و تنی چند را به گمان باطل کشته بود^۲ و نکته‌های دیگر که در شرح حال عثمان آمده است برای جستجوگران بی‌نظر که بخواهند ریشه‌ها و انگیزه‌های قیام مردم را برای برکناری عثمان بررسی کنند بسیار سودمند تواند بود.

نگرانی ژرف عمر از فرارسیدن مرگ، برداشتن او گِل مُهره‌بی را از روی زمین و گفتن این سخن که ای کاش من این گل مُهره می‌بودم، ای کاش آفریده نشده بودم ای کاش مادر مرا نزاییده بود، ای کاش چیزی نبودم، ای کاش فراموش شده و از خاطره‌ها زدوده شده بودم، و نقل این سخنان از گفته سالم بن عبدالله که نوه عمر است آیا در خور بررسی و ژرف‌نگری نیست؟^۳ در همین حال این سخنان را بسنجید با

۱. به طبقات، ج ۳، چاپ محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، ۱۴۱۰، ص ۸۱ مراجعه فرمایید.

۲. به طبقات، ج ۳، همان چاپ، ص ۸-۴۶ مراجعه فرمایید.

۳. لطفاً به صفحات ۲۷۴-۲۷۵ همان جلد و همان چاپ مراجعه فرمایید.

گفته آن بزرگ مردی که چون ابن ملجم مرادی برای بیعت با او می آید، می گوید هر آینه که این ریش من از خون سرم خضاب خواهد شد و سپس با آرامشی شگفت انگیز به شعر رو می آورد و خطاب به خود چنین می خواند: «کمر بندهای خود را برای مرگ استوار ببند که به سوی تو می آید، و آن گاه که کشته شدن برای تو فرا می رسد بی تابی مکن»^۱.

اینها نمونه و به اصطلاح مشتى از خروار بود که برای آگهی خواننده گرامی آورده شد و اگر با دیده تحقیق بر این کتاب نگریسته شود کمتر بخشی از آن بدون این نکته ها خواهد بود.

نکات ضعف نسبی این کتاب که به نظر این بنده رسیده است بدین شرح است:

الف. از لحاظ بخش سیره و تاریخ جنگهای حضرت ختمی مرتبت - مغازی - هیچ گاه به پای سیره ابن اسحاق و ابن هشام و کتابهای * حتملی که در آن باره در روزگاران بعد فراهم آمده است همچون سیره ابوالفداء و عیون الاثر ابن سیدالناس و بخش سیره کامل التواریخ نمی رسد و محتوای کمی آن با این گونه کتابها سنجیده نمی شود و نقطه اوج ارزش آن در شرح حال اصحاب و طبقات محدثان است.

ب. خوانندگان گرامی توجه دارند که همه اصحاب حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله، در یک ردیف و رتبه از ایمان نبوده اند، قرآن در سوره توبه که از جهت نزول از آخرین سوره ها و به عقیده پاره یی از مفسران آخرین سوره قرآن است^۲، برای ما سیمای اجتماعی مدینه را به روشنی نشان می دهد و چنان است که مایه اندوه و شرمساری می شود، برای نمونه چه می توان کرد که خداوند متعال به پیامبر بزرگوار چنین می فرماید: «و مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشْخَطُونَ» «پاره یی از ایشان در صدقات بر تو عیب می گیرند اگر از آن چیزی به ایشان داده شود خشنود می شوند و اگر چیزی از آن به ایشان داده نشود در آن حال خشمگین می شوند»^۳، با اندک دقت در آیات این سوره می توان به گرفتاری سخت مسلمانان پاک نهاد با این گروه پی برد که چگونه بوده اند مسأله نفاق میان کسانی که خود را به ظاهر از اصحاب خالص پیامبر (ص) می دانسته اند، چنان ژرف است که نمودار آن را می توان در آیات ۱۰۱ - ۹۷ - ۷۷ همین سوره توبه ملاحظه کرد. از سوی دیگر مسأله دروغ بستن به پیامبر (ص) چنان به چشم می خورد که پیامبر (ص) مکرر فرموده است: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۴ «هر کس به عمد بر من دروغ بندد باید که جایگاه خویش را در آتش فراهم آورد». با این مقدمه یکی از نکات ضعف در طبقات و بسیاری دیگر از کتابها این است که نقل اقوال کسانی از اصحاب که نامور به بدی و سوءنیت بوده اند و با دولتمردان در جعل حدیث همکاری می کرده اند^۴ به

۱. به طبقات، ج ۳، ص ۲۴ مراجعه فرمایید.

۲. لطفاً به طبرسی تفسیر مجمع البیان، ج ۵، چاپ صیدا، ص ۱ و به سیوطی، الاتقان، ج ۱، چاپ دارالفکر، بیروت، ص ۲۶ مراجعه شود.

۳. این حدیث در حد توأتر است برای اطلاع از منابع آن به سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲، چاپ دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق، ص ۶۴۱ مراجعه فرمایید.

۴. برای آگهی بیشتر در این باره به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳ مراجعه شود.

نسبت کم نیست و در طبقات نقل قول کسانی چون ابوهریره، عمروعاص، مغیره بن شعبه، سمرة بن جندب، عروة بن زبیر و دهها شخص دیگر که از این دست شمرده می‌شوند، دیده می‌شود که باید در پذیرفتن گفته‌های آنان احتیاط کرد که مبادا از حقیقت منحرف شد.

با این همه طبقات از کتابهایی است که بزرگان مکتب تشیع هم به آن مراجعه داشته‌اند و برای نمونه می‌توان به رجال نجاشی مراجعه کرد که در شرح حال ابورافع از طبقات نقل قول می‌کند و در حواشی و تعلیقاتی که وسیله استادان معاصر شیعی بر کتابهای تاریخی و رجال نوشته شده است ناچار از مراجعه بسیار به طبقات بوده‌اند.^۱

تذکر این چند نکته هم برای خوانندگان گرامی بدون فایده نیست، از این جهت که چون پاره‌یی از عیوب را گفتم از هنرش نیز بازگو کنم. امانت محمد بن سعد بن منیع چنان است که مکرر می‌بینیم شک و تردید را نقل کرده است، مثلاً ضمن نقل اخبار جنگ خیر می‌گوید: «موسی بن داود از لیث بن سعد و به خواست خداوند و اگر اشتباه نکنم از سعید بن سعید مقبری چنین نقل می‌کند.»^۲ در موضوع تقسیم چند درمی که در بیماری آن حضرت به فرمان ایشان تقسیم شد می‌گوید: سعید بن منصور از یعقوب بن عبدالرحمان از ابی از پدرش یا از عبیدالله بن عبدالله و این شک از یعقوب است چنین می‌گوید...^۳

او در طبقات روایات فراوانی از حضرت امامان شیعه سلام‌الله علیهم، به‌ویژه از حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق نقل می‌کند و برای امیرالمومنین علی (ع) جمله دعائیه «صلوات الله علیه و برکاته» را به کار برده است، همچنین روایت ثقلین را در مبحث نزدیک شدن رحلت پیامبر (ص) به نقل از ابوسعید خدری کاملاً منطبق با عقیده شیعه بیان می‌کند که چنین است: «وإني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض و عترتي اهل بيتي و إن اللطيف الخبير اخبرني انهما لن يفترقا حتى وردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما»^۴ «و من میان شما دو چیز بسیار گرانبایه به جا می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را، کتاب خدا ریسمان هدایتی است که از آسمان تا زمین کشیده است و عترت من که اهل بیت منند، پروردگار مهربان آگاه مرا خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار کوثر پیش من آیند، پس نیک بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد».

۱. برای نمونه به تعلیقات سودمند استادان محقق، محمدصادق و حسین آل بحر العلوم به رجال سیدبحرالعلوم، ج ۲، چاپ نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۴۲۲ و تعلیقات استاد فقید جلال‌الدین محدث ارموی بر الفارات ثقفی، ج ۲، ص ۱۰۰۴ مراجعه فرمایید.

۲. طبقات، ج ۱، چاپ احسان عباس، ص ۱۱۵ و ۱۱۲ و ج ۲، ص ۲۳۸.

۳. مأخذ پیشین.

۴. لطفاً به طبقات، ج ۲، چاپ ادوارد سخو، ۱۳۲۵ ق، بخش ۲، ص ۲ مراجعه فرمایید.

هدف و روش ترجمه

هدف و خواسته این بنده از ترجمه کتاب طبقات که به هر صورت و با آنچه گفته شد از کتابهای مرجع استوار و کهن ترین مجموعه در شرح حال یاران مهاجر و انصار رسول خدا (ص) و تابعان و محدثان تا پایان دهه سوم قرن سوم هجری است، این بوده است که جوانان ارجمند و عموم مردم فارسی زبان که نمی توانند از کتابهای مرجع عربی استفاده کنند بهره یی ببرند، به ویژه که عموم کتابهای مرجع در این باره به زبان عربی است و فراهم آوردن آنگان آن کتابها عموماً از اهل سنت اند، برای نمونه استیعاب ابن عبدالبر و أسد الغابه ابن اثیر و اصابة ابن حجر را می توان نام برد که از میان آنها طبقات به سبب قدمت و پیشگامی محمد بن سعد از ارزش بیشتری برخوردار است و تعصب او هم به نسبت از دیگران کمتر است. بدیهی است که این ترجمه ها برای اهل علم که خود از اصل کتاب بهره می برند درخور اهمیت نیست و امیدوارم که از ارشاد و راهنمایی خودداری نفرمایند که ترجمه این گونه کارهای بزرگ خالی از اشتباه و کاستی های فراوان نخواهد بود.

در این جا تذکر این نکته لازم است که بسیاری از روایات این مجموعه های بزرگ ممکن است از چند جهت ست و با یکدیگر در تعارض باشد و نباید بدون در نظر گرفتن علوم مربوط به حدیث و درایه و رجال و به صرف اینکه مطلبی در روایتی آمده است به آن استناد و به اصطلاح اتخاذ سند کرد، آن چنان که بسیاری از خاورشناسان با بی اطلاعی و گاه بی انصافی بدون بررسی جهات لازم پاره یی از این روایات را ملاک اظهار نظر و غرض ورزی قرار داده اند، به هر حال خوانندگان گرامی باید بدانند که موضوع پذیرش اخبار کاری بسیار دقیق و دشوار است، البته درباره اخبار تاریخ و امور پسندیده اخلاقی و سنن همراه با نوعی گذشت و تسامح بوده است و مناسب است در این باره به کتابهایی چون معرفة علوم الحدیث حاکم ابو عبدالله نیشابوری در گذشته به سال ۴۰۵ هجری و مقدمه احمد بن حسین بیهقی در گذشته به سال ۴۵۸ بر دلائل النبوه مراجعه کرد.

روش ترجمه

هر چند از جهاتی بهتر این بود که سلسله اسناد روایات حذف و به نقل یک راوی بسنده شود ولی با توجه به اینکه متن عربی کتاب طبقات کمیاب و در این روزگار بسیار گران است به اشاره برخی از استادان دانشمند و دوستان فرزانه قرار شد که سلسله اسناد در ترجمه حذف نشود، اما باید توجه داشت که نقل سلسله اسناد به شدت از شیرینی و استواری ترجمه می کاهد، به ویژه که گاه سلسله اسناد چند سطر و موضوع روایت فقط چند کلمه است، امید است خوانندگان گرامی این موضوع را تحمل فرمایند، این مسأله در جلد های اول و دوم و سوم بیشتر است و در مجلدات بعد اندک اندک کاسته می شود.

در آیات قرآنی شماره آیه و سوره مشخص و در پابرها و گاهی در متن ثبت شد و چون دسترسی به قرآن مجید آسان است عین آیه را نیاوردم و باید در نظر داشت که شماره گذاری آیات در چاپهای گوناگون گاهی سه یا چهار شماره اختلاف دارد، معجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم استاد محمد فواد عبدالباقی ملاک کار این بنده بوده است. گاهی در باره تفسیر آیات و مسائل مربوط به آن برای اینکه خواننده از نظر بزرگان مکتب تشیع آگاه شود به تفاسیر علی بن ابراهیم قمی، تیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، روح الجنان ابوالفتوح رازی، برهان سیدهاشم بحرانی، البیان آیه الله خویی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که در دسترس این بنده بوده مراجعه شده و دیدگاههای آنان به اختصار در پابرها نوشته شده است.

متن اشعار عربی را در پابرها آوردم تا برای کسانی که بخواهند اصل شعر را بدانند در دسترس باشد و اگر نارسایی و کاستی در ترجمه باشد اهل علم بتوانند دریابند و اصلاح کنند. با مراجعه به کتابهایی مانند طبقات الشعراء جُمعی و ابن معتر و معجم الشعراء مرزبانی و الموتلف والمختلف آمدی و الشعر و الشعراء ابن قتیبة و عقد الفرید ابن عبدربه و شرح قصائد خطیب تبریزی، آگهی های کوتاهی در باره شاعر نوشتم و اگر دیوان شاعر در اختیارم بود از مراجعه خودداری نشد، با این همه در کمال خلوص اقرار می کنم که نارسایی هایی در ترجمه اشعار دیده خواهد شد و امیدوارم از راهنمایی استادان بهره مند شوم.

اگر لازم بوده است اطلاعی در باره راوی روایتی داده شود با مراجعه به کتابهای رجال سنی و شیعه مانند لسان المیزان ابن حجر و میزان الاعتدال ذهبی و اسد الغابة ابن اثیر و اصابه ابن حجر و جلد های دیگر طبقات و رجال نجاشی و کثی و الفهرست شیخ طوسی و نظایر آنها توضیح مختصری داده شده است. برای توضیح درباره نامهای جغرافیایی به صورة الارض ابن حوقل و فتوح البلدان بلاذری و معجم البلدان یاقوت و تفویم البلدان ابوالفداء و دانشنامه ایران و اسلام و دائرة المعارف بزرگ اسلامی مراجعه شد.

اگر تاریخ موضوعی با آنچه میان شیعه متداول است اختلافی داشته است به کتابهایی چون تاریخ یعقوبی و اثبات الوصیه مسعودی و بخش تاریخ اصول کافی و ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی و بحار الانوار مجلسی ارجاع داده شده است.

در باره نام داروها به قانون ابن سینا و هدایة المتعلمین اخوینی و المعتمد ملک مظفر ترکمانی مراجعه داشته ام، در نگارش همزه کلمه «ابن» و کنیه ها مقید به قواعد عربی نبوده ام.

گاه به مناسبت مسائل اعتقادی در گزینش واژه فارسی معادل واژه عربی اندک تصرفی را روا دانسته ام، مانند مواردی که نسبت بی هوشی و غش کردن و مسحور شدن به حضرت ختمی مرتبت داده شده است، و با توجه به اینکه پیامبر بزرگوار از نوشتن خودداری می فرموده اند، هر کجا در متن عربی به آن حضرت نسبت نگارش داده شده است به افعال مجهولی نظیر «دستور داده شد» ترجمه شد.

در بیشتر موارد برای حضرت ختمی مرتبت و دیگر معصومان به قصد کمترین ادای احترام فعل مفرد را به صورت جمع ترجمه کرده ام.

یادها و سپاسها

آغاز روی آوردن این بنده به ترجمه کتاب طبقات به سال یکهزار و سیصد و پنجاه و نه شمسی بود، در آن هنگام از سایه مهر سروهای بلندی بهره‌مند بودم که در مکارم اخلاق سر بر افلاک داشتند و اینک آرمیده و در دل خاک‌اند.

نخست پدر بزرگوار فقیدم حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدکاظم مهدوی دامغانی طاب‌ثراه که مدت هفتادسال از عمر هشتاد و پنج‌ساله خود را در جوار مرقد مطهر حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات‌الله علیه به تعلیم و تدریس علوم اهل بیت سلام‌الله علیهم اجمعین و با اعراض از عناوین ظاهری گذراند و خدای را سپاس که دانش او به زیور عمل آراسته و دلش از هر تعلقی پیراسته بود، و خوش نمی‌دارم درباره آن بزرگوار سخن را به درازا کشم و قلم را بر او بگریانم، او درحالی به جوار رحمت حق منتقل شد که به گفته استاد مسلم ادب فارسی مرحوم حبیب یغمایی در سوگواردیی که در مرگ او سروده است، چنین بود:

پدری مجتهد به علم و ادب	پدری متقی به گفت و شنود
نه ز گفتار او دلی آزرده	نه ز رفتار او تنی فرسوده
مرگ وی رخنه‌ای است در اسلام	سَر پیغمبران چنین فرمود
باد بر مرقدش سلام سلام	باد بر تربتش درود درود ^۱

دو دیگر، مادر بزرگوار دین‌باورم پیرزن روشن‌ضمیر صدیقه مهدوی دامغانی که سخنان مهرانگیز و تشویق‌های او پشتوانه کارم بود، او با عصاره جان و شیر خود سرسپردگی به ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت و محبت اهل بیت را به فرزندان خود نوشانیده بود، اینک من مانده‌ام و یاد او که خدای یاد او را از اندیشه‌ام دور ندارد و او را در سرای جاودان در کنف رحمت خویش بدارد، رب اغفرلی و لوالدی وللمومنین یوم یقوم الحساب.

سدیگر، همسر گرامی و فرشته سیرتم زهرا مهدوی دامغانی که به راستی نمونه صمیمیت و وفا بود، او در سی و شش سال زندگی مشترک و به‌ویژه در چهارده سال بازنشستگی و خانه‌نشینی این بنده آن چنان آرامشی فراهم آورد که توانستم برگ سبزی به صورت دوازده هزار صفحه چاپ شده به جامعه پیشکش کنم، مشیت حق تعالی بر آن قرار گرفت که پیش از من رخت بریست و با تسلیم و آرامشی کم‌نظیر که مایه شگفت همه خویشاوندان شد با دلی امیدوار و با آغوش باز جان به جان آفرین سپرد.

جانش از قرب رضا(ع) تعلیم ایمان دیده بود زان به تسلیم و رضا از دار دنیا درگذشت
حق تعالی او را قرین آرامش ابدی بدارد و چاره چیست که «همه باید رویم از پی هم» اللهم انی اسألك

الرضا بعدالتقضاء.

اینک باید از دو برادر معظم خود، حضرت استاد دکتر احمد ادام‌الله ایام افاضاته و حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی دامت برکاته سخت سپاسگزاری کنم که اگر مشکلی به ذهنم رسیده و پرسیده‌ام در رفع آن و معرفی منابع در کمال خوشرویی یاریم داده و راهنمایی فرموده‌اند، و چه بسا نارسایی‌ها که متوجه نبوده‌ام و پرسیده‌ام و خطای آن برعهده خود این بنده است. از دوست فاضل آقای عباس رکنی که دست‌نوشته‌های مرا با متن مطابقت فرموده و برخی از جاافتادگیها در سلسله اسناد را اصلاح کرده‌اند متشکرم. اگر در این کار، اندک خدمتی صورت گرفته باشد از مصادیق بارز «و ما یُکُم مِن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» است، و هرگونه سهو و زلت سرزده از نفس خطاکار است که «ما اصابک مِن سَیِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِکَ». با این همه، امیدوارم این خدمت ناچیز ملحوظ نظر حق تعالی و مقبول درگاه حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و آله الطاهرین که برای همه جهانیان رحمت است قرار گیرد و با کمال خضوع و ادب عرضه می‌دارد:

حاشاه أن یحرم الراجی مکارمه أو یرجع الجار منه غیر محترم

کمترین بنده درگاه نبوی

محمود مهدوی دامغانی

شهد مقدس،

سه‌شنبه بیست و چهارم مرداد ماه ۱۳۷۴ خورشیدی

برابر هفدهم ربیع‌الاول ۱۴۱۶ قمری

«میلاد فرخنده حضرت ختمی مرتبت»

و ۱۵ اوت ۱۹۹۵ میلادی.

فهرست مطالب

- کسانی که نسب رسول خدا (ص) به آنها می‌رسد / ۱ ﴿﴾ ذکر نیاکان رسول خدا (ص) که پیامبر بوده‌اند / ۷ ﴿﴾
- حواء / ۷ ﴿﴾
- ادریس نبی (ص) / ۲۴ ﴿﴾
- نوح نبی (ص) / ۲۵ ﴿﴾
- ابراهیم خلیل الرحمن (ص) / ۳۲ ﴿﴾
- اسماعیل علیه السلام / ۳۶ ﴿﴾
- قرنها و فاصله زمانی که میان آدم (ع) و محمد (ص) است / ۴۱ ﴿﴾ نام و نسب انبیاء (ص) / ۴۲ ﴿﴾
- ذکر نسب رسول خدا (ص) و اسامی نیاکان آن حضرت تا آدم (ع) / ۴۴ ﴿﴾ مادر و جددهای مادری رسول خدا (ص) / ۴۸ ﴿﴾ فاطمه‌ها و عاتکه‌هایی که از جددهای رسول خدا (ص) بوده‌اند / ۴۹ ﴿﴾ جددهای پدری رسول خدا (ص) / ۵۱ ﴿﴾ ذکر قصی بن کلاب / ۵۳ ﴿﴾ عبدمناف بن قصی / ۶۱ ﴿﴾ هاشم بن عبدمناف / ۶۳ ﴿﴾
- ذکر عبدالمطلب بن هاشم / ۷۰ ﴿﴾ نذر عبدالمطلب که پسرش را قربان کند / ۷۸ ﴿﴾ ازدواج عبدالله بن عبدالمطلب با آمنه دختر وهب مادر رسول خدا (ص) / ۸۴ ﴿﴾ داستان زنی که خود را به عبدالله بن عبدالمطلب عرضه داشت / ۸۵ ﴿﴾ باردار شدن آمنه به رسول خدا (ص) / ۸۷ ﴿﴾ وفات عبدالله بن عبدالمطلب / ۸۸ ﴿﴾
- تولد رسول خدا (ص) / ۹۱ ﴿﴾ نامها و کنیه‌های رسول خدا (ص) / ۹۴ ﴿﴾ کنیه رسول خدا (ص) / ۹۵ ﴿﴾ کسانی که پیامبر (ص) را شیر داده‌اند و نام برادران و خواهران شیری آن حضرت / ۹۷ ﴿﴾ وفات

آمنه مادر رسول خدا (ص) / ۱۰۵ ﴿﴾ کفالت عبدالمطلب از پیامبر (ص) پس از مرگ مادرش و وفات عبدالمطلب و وصیت او به ابوطالب دربارهٔ پیامبر (ص) / ۱۰۶ ﴿﴾ ذکر ابوطالب و کفالت او از رسول خدا و سفر اول او با پیامبر به شام / ۱۰۸ ﴿﴾ گوسپندچرانی رسول خدا در مکه / ۱۱۴ ﴿﴾ حضور رسول خدا (ص) در جنگ فجار / ۱۱۵ ﴿﴾ حضور رسول خدا در حلف الفضول / ۱۱۷ ﴿﴾ سفر رسول خدا (ص) برای بار دوم به شام / ۱۱۸ ﴿﴾ ازدواج پیامبر (ص) با خدیجه دختر خویلد / ۱۲۰ ﴿﴾

پسران و فرزندان رسول خدا (ص) و نامهای ایشان / ۱۲۲ ﴿﴾ ابراهیم پسر رسول خدا (ص) / ۱۲۳ ﴿﴾ حضور رسول خدا (ص) در ویران کردن و ساختن کعبه / ۱۳۲ ﴿﴾

نبوت رسول خدا (ص) / ۱۳۶ ﴿﴾ نشانه‌های پیامبری در رسول خدا (ص) پیش از آن که به او وحی شود / ۱۳۸ ﴿﴾ کسانی که در جاهلیت به امید آنکه پیامبر شوند، نام خود را محمد گذارده بودند / ۱۵۷ ﴿﴾ نشانه‌های نبوت پس از نزول وحی بر رسول خدا (ص) / ۱۵۹ ﴿﴾

مبعث رسول خدا (ص) و آنچه برای آن مبعوث شده است / ۱۷۸ ﴿﴾ روزی که پیامبر (ص) در آن روز برانگیخته شد / ۱۸۱ ﴿﴾ نزول وحی بر پیامبر (ص) / ۱۸۱ ﴿﴾ نخستین سوره که بر پیامبر (ص) از قرآن نازل و آنچه به او گفته شد / ۱۸۳ ﴿﴾ سختی حالت نزول وحی بر رسول خدا (ص) / ۱۸۴ ﴿﴾ دعوت کردن و فراخواندن پیامبر (ص) مردم را به اسلام / ۱۸۵ ﴿﴾ رفتن قریش پیش ابوطالب دربارهٔ کار پیامبر (ص) / ۱۸۸ ﴿﴾ هجرت گروهی از یاران پیامبر (ص) به سرزمین حبشه برای بار نخست / ۱۹۰ ﴿﴾ سبب بازگشت یاران پیامبر (ص) از سرزمین حبشه / ۱۹۱ ﴿﴾ هجرت دوم به سرزمین حبشه / ۱۹۳ ﴿﴾ محاصره کردن قریش رسول خدا (ص) و بنی‌هاشم را در دره / ۱۹۴ ﴿﴾ علت رفتن رسول خدا (ص) به طائف / ۱۹۶ ﴿﴾ خبر معراج و واجب شدن نماز / ۱۹۹ ﴿﴾ خبر شبی که پیامبر (ص) را شبانه به بیت‌المقدس بردند / ۱۹۹ ﴿﴾ فراخواندن پیامبر (ص) قبایل عرب را به اسلام در موسم حج / ۲۰۲ ﴿﴾ خبر دعوت رسول خدا از اوس و خزرج / ۲۰۲ ﴿﴾ خبر بیعت عقبه نخستین که دوازده نفر بودند / ۲۰۵ ﴿﴾ خبر عقبه دوم یعنی هفتاد نفری که با رسول خدا (ص) بیعت کردند / ۲۰۶ ﴿﴾ مدت توقف پیامبر (ص) از هنگام بعثت تا هنگام هجرت در مکه / ۲۰۹ ﴿﴾ اجازه دادن رسول خدا به مسلمانان برای هجرت به مدینه / ۲۱۰ ﴿﴾

بیرون آمدن رسول خدا (ص) و ابوبکر برای هجرت به مدینه / ۲۱۲ ﴿﴾

ایجاد عقد برادری به وسیلهٔ رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار / ۲۲۴ ﴿﴾ ساختن رسول خدا (ص) مسجد مدینه را / ۲۲۵ ﴿﴾ برگشتن قبله از بیت‌المقدس به کعبه / ۲۲۷ ﴿﴾ خبر مسجد قبا که بر تقوی بنیان نهاده شده است / ۲۳۰ ﴿﴾ خبر اذان / ۲۳۲ ﴿﴾ خبر واجب شدن روزها ماه رمضان و زکات فطر و نماز دو عید و استحباب قربانی کردن / ۲۳۴ ﴿﴾ خبر منبر رسول خدا (ص) / ۲۳۵ ﴿﴾ خبر صفه و کسانی از

اصحاب پیامبر (ص) که در آن بودند / ۲۴۰ ✽ خبر جایگاهی که پیامبر (ص) بر جنازه‌ها نماز میت می‌گزارد / ۲۴۱ ✽

خبر گسیل داشتن پیامبر (ص) نمایندگان خود را با نامه پیش شاهان و دعوت آنان به اسلام و آنچه رسول خدا برای برخی از اعراب و دیگران نوشته است / ۲۴۳ ✽

خبر آمدن نمایندگان قبایل عرب به حضور رسول خدا (ص) / ۲۷۸ ✽ نمایندگان مزینه / ۲۷۸ ✽

نمایندگان اسد / ۲۷۹ ✽ نمایندگان تمیم / ۲۸۰ ✽ نمایندگان عبس / ۲۸۲ ✽ نمایندگان فزاره / ۲۸۳ ✽

نمایندگان مره / ۲۸۴ ✽ نمایندگان ثعلبه / ۲۸۵ ✽ نمایندگان محارب / ۲۸۵ ✽ نمایندگان سعد بن بکر /

۲۸۶ ✽ نمایندگان کلاب / ۲۸۶ ✽ نمایندگان رواس بن کلاب / ۲۸۷ ✽ نمایندگان عقیل بن کعب / ۲۸۸ ✽

نمایندگان جعد / ۲۹۰ ✽ نمایندگان قشیر بن کعب / ۲۹۰ ✽ نمایندگان بنی بکا / ۲۹۱ ✽ نمایندگان

کنانه / ۲۹۲ ✽ نمایندگان بنی عبد بن عدی / ۲۹۳ ✽ نمایندگان اشجع / ۲۹۳ ✽ نمایندگان باهله / ۲۹۴ ✽

نمایندگان سلیم / ۲۹۴ ✽ نمایندگان هلال بن عامر / ۲۹۶ ✽ نمایندگان عامر بن صعصعه / ۲۹۷ ✽

نمایندگان ثقیف / ۲۹۹ ✽ نمایندگان ربیع: عبدالقیس / ۳۰۱ ✽ نمایندگان بکر بن وائل / ۳۰۲ ✽

نمایندگان تغلب / ۳۰۳ ✽ نمایندگان حنیفه / ۳۰۳ ✽ نمایندگان شیبان / ۳۰۴ ✽

نمایندگان اهل یمن / ۳۰۹ ✽ نمایندگان طی / ۳۰۹ ✽ نمایندگان تجیب / ۳۱۱ ✽ نمایندگان

خولان / ۳۱۲ ✽ نمایندگان جعفی / ۳۱۳ ✽ نمایندگان صدا / ۳۱۴ ✽ نمایندگان مراد / ۳۱۵ ✽

نمایندگان زبید / ۳۱۶ ✽ نمایندگان کنده / ۳۱۶ ✽ نمایندگان صدف / ۳۱۷ ✽ نمایندگان خشین / ۳۱۷ ✽

نمایندگان سعد هذیم / ۳۱۷ ✽ نمایندگان بلی / ۳۱۸ ✽ نمایندگان بهراء / ۳۱۸ ✽ نمایندگان عذره /

۳۱۹ ✽ نمایندگان سلامان / ۳۲۰ ✽ نمایندگان جهینه / ۳۲۱ ✽ نمایندگان کلب / ۳۲۲ ✽ نمایندگان

جرم / ۳۲۳ ✽ نمایندگان ازد / ۳۲۶ ✽ نمایندگان غسان / ۳۲۶ ✽ نمایندگان حارث بن کعب / ۳۲۷ ✽

نمایندگان همدان / ۳۲۸ ✽ نمایندگان سعدالعشیره / ۳۳۰ ✽ نمایندگان عنس / ۳۳۱ ✽ نمایندگان

داری‌ها / ۳۳۱ ✽ نمایندگان رهاوی‌ها که از قبیله مذحج است / ۳۳۲ ✽ نمایندگان غامد / ۳۳۳ ✽

نمایندگان نخع / ۳۳۴ ✽ نمایندگان بجیله / ۳۳۵ ✽ نمایندگان خثعم / ۳۳۶ ✽ نمایندگان اشعری‌ها /

۳۳۶ ✽ نمایندگان حضرموت / ۳۳۷ ✽ نمایندگان ازد عمان / ۳۳۹ ✽ نمایندگان غافق / ۳۴۰ ✽

نمایندگان بارق / ۳۴۰ ✽ نمایندگان دوس / ۳۴۱ ✽ نمایندگان ثماله و حدان / ۳۴۱ ✽ نمایندگان اسلم /

۳۴۲ ✽ نمایندگان جذام / ۳۴۲ ✽ نمایندگان مهره / ۳۴۳ ✽ نمایندگان حمیر / ۳۴۴ ✽ نمایندگان

نجران / ۳۴۵ ✽ نمایندگان جیشان / ۳۴۷ ✽ نمایندگان درندگان / ۳۴۷ ✽

صفات رسول خدا (ص) در تورات و انجیل / ۳۴۸ ✽ اندر چگونگی اخلاق رسول خدا (ص) / ۳۵۲

- ﴿ بیان نیروی جنسی رسول خدا (ص) / ۳۶۰ ﴾ بیان دادخواهی رسول خدا (ص) از خویشان / ۳۶۰ ﴿
 چگونگی گفتار رسول خدا (ص) / ۳۶۱ ﴿ بیان قراءت رسول خدا (ص) در نماز و غیر آن و خوش صوتی آن
 حضرت / ۳۶۱ ﴿ بیان چگونگی خطبه خواندن رسول خدا (ص) / ۳۶۲ ﴿ در حسن خلق و آداب معاشرت
 پیامبر (ص) / ۳۶۲ ﴿ بیان چگونگی راه رفتن پیامبر (ص) / ۳۶۴ ﴿ بیان چگونگی غذا خوردن رسول
 خدا (ص) / ۳۶۵ ﴿ بیان برخی از خوبیهای پسندیده پیامبر (ص) / ۳۶۶ ﴿ بیان نماز پیامبر (ص) / ۳۶۸ ﴿
 در پذیرفتن رسول خدا (ص) هدیه را و نپذیرفتن صدقه / ۳۷۲ ﴿ در خوراک رسول خدا و غذاهایی
 که آن حضرت دوست می داشت / ۳۷۴ ﴿ خوردنیها و آشامیدنیهایی که رسول خدا (ص) دوست
 نمی داشت / ۳۷۷ ﴿ دوست داشتن پیامبر (ص) زنان و بوی خوش را / ۳۸۰ ﴿ بیان سختی زندگی بر
 رسول خدا (ص) / ۳۸۲ ﴿
- ﴿ بیان صفات جسمی رسول خدا (ص) / ۳۹۱ ﴿ بیان مهر و خاتم نبوت که میان شانه های
 پیامبر (ص) بود / ۴۰۶ ﴿ صفت موی رسول خدا (ص) / ۴۰۸ ﴿ موهای سپید رسول خدا (ص) / ۴۱۱ ﴿
 بیان گفتار کسانی که گفته اند رسول خدا (ص) خضاب می بسته اند / ۴۱۵ ﴿ بیان مطالبی که پیامبر (ص) و
 اصحاب در مورد رنگ کردن موهای سپید گفته اند و کراهت خضاب بستن با رنگ سیاه / ۴۱۷ ﴿ بیان
 سخن کسانی که گفته اند پیامبر (ص) نوره کشیده اند / ۴۱۹ ﴿ بیان خون گرفتن رسول خدا (ص) / ۴۲۰ ﴿
 ﴿ بیان کوتاه کردن پیامبر (ص) موی پشت لب را / ۴۲۵ ﴿
- ﴿ بیان لباس رسول خدا (ص) و آنچه درباره جامه سپید نقل شده است / ۴۲۶ ﴿ جامه سرخ / ۴۲۶ ﴿
 ﴿ جامه زرد / ۴۲۷ ﴿ جامه سبز / ۴۲۸ ﴿ جامه پشمین / ۴۲۹ ﴿ جامه های سیاه و عمامه / ۴۳۰ ﴿
 پارچه های راه راه یمنی / ۴۳۲ ﴿ جامه سندس و حریری که رسول خدا (ص) آن را پوشید و بعد پوشیدنش
 را ترک فرمود / ۴۳۲ ﴿ انواع جامه های رسول خدا (ص) و طول و عرض آن / ۴۳۳ ﴿ چگونگی ازار
 پیامبر (ص) / ۴۳۴ ﴿ قناعت رسول خدا (ص) در مورد لباس و آنچه به هنگام لباس پوشیدن می فرمود /
 ۴۳۵ ﴿ نماز گزاردن رسول خدا (ص) در یک جامه و پوشیدن آن / ۴۳۷ ﴿ رختخواب و فرش رسول
 خدا (ص) / ۴۳۹ ﴿ سجاده یی که رسول خدا (ص) بر آن نماز می گزارد / ۴۴۲ ﴿ انگشتر زرین رسول
 خدا (ص) / ۴۴۴ ﴿ انگشتر سیمین رسول خدا (ص) / ۴۴۵ ﴿ انگشتر نقره نشان رسول خدا (ص) / ۴۴۶ ﴿
 ﴿ نقش انگشتر پیامبر (ص) / ۴۴۷ ﴿ سرانجام انگشتر پیامبر (ص) / ۴۴۹ ﴿ صفت کفش رسول
 خدا (ص) / ۴۵۰ ﴿ موزه و پای افزار رسول خدا (ص) / ۴۵۳ ﴿ مسواک پیامبر (ص) / ۴۵۴ ﴿ شانه و
 سرمه دان و آیینه و قدح پیامبر (ص) / ۴۵۴ ﴿
- ﴿ اسلحه رسول خدا (ص) / ۴۵۷ ﴿ شمشیرهای پیامبر (ص) / ۴۵۷ ﴿ زره رسول خدا (ص) / ۴۵۹ ﴿

- ❁ سپر رسول خدا (ص) / ۴۶۰ ❁ کمانها و نیزه‌های رسول خدا (ص) / ۴۶۰ ❁
 اسبها و دیگر چهارپایان رسول خدا (ص) / ۴۶۱ ❁ شتران رسول خدا (ص) / ۴۶۳ ❁ ماده شتران
 شیرده رسول خدا (ص) / ۴۶۴ ❁ بزها و گوسپندهای شیری رسول خدا (ص) / ۴۶۵ ❁
 خدمتگزاران و بردگان رسول خدا (ص) / ۴۶۷ ❁ خانه‌ها و حجره‌های همسران رسول
 خدا (ص) / ۴۶۹ ❁ صدقات رسول خدا (ص): اوقاف / ۴۷۰ ❁ چاههای که پیامبر (ص) از آب آنها
 آشامیده‌اند / ۴۷۲ ❁

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ بَشِّرْ وَا عِن

کسانی که نسب رسول خدا (ص) به آنها می‌رسد

شیخ امام عالم حافظ^۱ علامه نسابه، شرف‌الدین ابو محمد عبدالؤمن بن خلف بن ابوالحسن دمیاطی رَحِمَهُ اللَّهُ^۲ برای ما از قول شیخ امام محدث و مورد اعتماد اهالی شام، شمس‌الدین ابوالحجاج یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی^۳، از قول ابو محمد عبدالله بن دِهیل بن علی بن کاره، از قول قاضی ابوبکر بن محمد بن عبدالباقی بن محمد بن عبدالله انصاری، از قول ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن حسن بن عبدالله جوهری، از قول ابو عُمَر محمد بن عباس بن محمد بن زکریا بن یحیی بن معاذ بن حیویه خَرَّاز، از قول ابوالحسن احمد بن معروف بن بشر بن موسی خَشَّاب، از قول ابو محمد حارث بن محمد بن ابی‌اسامه تمیمی، از قول ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع رحمه‌الله نقل می‌کرد که او می‌گفته است، محمد بن مصعب قِرْقِسَانی از قول اوزاعی^۴، از یحیی بن ابوکثیر، از ابوسلمه بن عبدالرحمن^۵، از

۱. در اصطلاح محدثان، حافظ به کسی گفته می‌شود که به احوال راویان حدیث اطلاع کامل و مقدار بسیار زیادی حدیث را حفظ داشته باشد. - م.
۲. متولد ۶۱۳ و درگذشته ۷۰۵ هجری قمری، از بزرگان مذهب شافعی و دارای تألیفات ارزنده در فقه و حدیث و سیره برای اطلاع بیشتر، رک: زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۸. - م.
۳. دمشقی، ابن خلیل، محدث بزرگ حنبلی مذهب که به بغداد و اصفهان هم مسافرت کرده است. متولد ۵۵۵ درگذشته به سال ۶۴۸ هجری است، رک: همان منبع، ج ۹، ص ۳۰۴. - م.
۴. اوزاعی، عبدالرحمن بن عمرو، درگذشته به سال ۱۵۷ هجری قمری، ساکن بیروت، رک: حاج شیخ عباس قمی، الکنی واللقاب، ج ۱، چاپ صیدا، ۱۳۵۸، ص ۵۱. - م.
۵. ظاهراً مقصود ابوسلمه پسر عبدالرحمن بن عوف است که در طبقات مکرر از او نقل روایت شده است. مراجعه کنید به فقهارس طبقات، چاپ ادوارد ساخو، ج ۹. - م.

ابوهریره^۱، و حکم بن موسی از هِثْل بن زیاد، از اوزاعی، از ابوعمّار، از عبدالله بن فرّوخ، از ابوهریره نقل می‌کردند که: * پیامبر (ص) فرموده است: من برگزیده و سرور فرزندان آدمم. محمد بن مُصعب از اوزاعی، از شداد، از واثله بن اسقع^۲ نقل می‌کرد که پیامبر (ص) فرموده است: * خداوند از میان فرزندان ابراهیم (ع)، اسماعیل (ع) را برگزید و از میان فرزندان اسماعیل، بنی کنانه را برگزید، و از بنی کنانه، قریش را برگزید و از قریش، بنی هاشم را برگزید، و مرا از میان بنی هاشم برگزید. انس بن عیاض لثی^۳ که معروف به ابوضمیره مدنی است از قول جعفر بن محمد بن علی (ع)^۴، از قول پدرش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کرد^۵ که پیامبر (ص) فرموده است: * خداوند نخست مردم زمین را به دو گروه تقسیم کرد و مراد در بهتر آن دو گروه قرار داد و سپس آن نیمه را به سه دسته تقسیم فرمود و مراد در بهترین آن دسته‌ها قرار داد. آن‌گاه عرب را از میان مردم برگزید، و قریش را از عرب برگزید و بنی هاشم را از قریش، و بنی عبدالمطلب را از میان بنی هاشم و مرا از میان ایشان برگزید.

عاریم بن فضل سدوسی و یونس بن محمد مؤدب از قول حمّاد بن زید، از ابن دینار^۶، از محمد بن علی (ع) نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرموده است: * خداوند عرب را برگزیده است و از ایشان خاندان کنانه یا نصر بن کنانه را برگزیده است و از ایشان قریش را انتخاب کرده است و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا برگزیده است. یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِیُّ از علاء بن خالد، از عبدالله بن عبید بن عمیر نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرموده است: * خداوند عرب را برگزیده و کنانه را از عرب و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش و مرا از بنی هاشم برگزیده است.

۱. برای اطلاع از شرح حال ابوهریره مراجعه کنید به کتاب بازرگان حدیث با شیخ‌المضیره تألیف استاد ابوژیة، ترجمه دانشمند محترم آقای وحید گلپایگانی. - م.
۲. واثله بن اسقع، از اصحاب رسول خدا (ص) و از اصحاب صفة است و گفته‌اند مدت سه سال افتخار خدمتگزاری رسول خدا را داشته است، در سال ۸۳ هجری در یکصد و پنج سالگی درگذشته است. رک: اسدالغابه، ج ۵، ص ۷۷. - م.
۳. متولد ۱۰۴ و درگذشته به سال ۲۰۰ هجری است، در عصر خود از محدثان مشهور مدینه بوده است، رک: زرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۵. - م.
۴. حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) متولد ۸۳ و درگذشته به سال ۱۴۸ هجرت است. - م.
۵. حضرت امام محمد باقر (ع) متولد ۵۷ و درگذشته به سال ۱۱۷ هجرت است. - م.
۶. عمرو بن دینار، متولد ۴۶ و درگذشته به سال ۱۲۶ هجرت، اصلاً ایرانی است، رک: زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۲۴۵. - م.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از یونس، از حسن نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: * من والانثادتر عربم.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از قول پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر این گفتار الهی که «رسولی از خود شماست»^۱ می‌گفته است: * منظور این است که از خود شما اعراب است و شما او را زاییده‌اید.

فضل بن دُکین از علاء بن عبدالکریم، از مجاهد نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) در یکی از سفرهایش در شب حرکت می‌کرد و مردی هم همراه او بود، صدای آواز خواندن کسی را که برای شتران آواز می‌خواند شنیدند و متوجه شدند گروهی جلوتر از ایشان در حرکت هستند. پیامبر (ص) به همراه خود فرمود: خوب است پیش این آوازخوان برویم. گوید: نزدیک ایشان رسیدیم و میان آنها رفتیم. پیامبر (ص) پرسید: شما از کدام قبیله‌اید؟ گفتند: از مُضَرَم. فرمود: من هم از مُضَرَم، آوازخوان ما خسته شد و صدای آوازخوان شما را شنیدیم و پیش شما آمدیم.

عبیدالله بن موسی عبسی از سُفیان بن سعید ثوری، از حبيب بن ابی ثابت، از یحیی بن جعدہ نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) به گروهی مسافر برخورد کرد و پرسید: از کدام قبیله‌اید؟ گفتند: از مُضَرَم. فرمود من هم از مُضَرَم. آنها گفتند: هر دو تنی از ما بر یک شتر سوار می‌شویم و جز دو چیز سیاه زاد و توشه‌یی نداریم. پیامبر (ص) فرمود: ما نیز همچنانیم و جز آب و خرما زاد و توشه‌یی نداریم.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از قول حنظلة بن ابی سُفیان جُمحی، از طاوس^۲ نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) در یکی از سفرهای خود صدای آواز کسی را که برای شتران آواز می‌خواند شنید، و خود را به ایشان رسانید و فرمود: آوازخوان ما خسته شده است، صدای آوازخوان شما را شنیدیم و آمدیم تا شعر و صدایش را بشنویم، شما از کدام قبیله‌اید؟ گفتند: از مُضَرَم. فرمود: من هم از مُضَرَم. آنها گفتند: ای رسول خدا نخستین آوازی که برای شتران خوانده شده است داستانی دارد و چنین است که مردی در سفر با

۱. بخشی از آیه ۱۲۸ سوره نهم - توبه - است. - م.

۲. مقصود، طاوس بن کبیر خولانی است، که اصلاً ایرانی و از تابعین است، از ابن عباس و ابوهریره نقل حدیث کرده است. او متولد سال ۳۳ و درگذشته به سال ۱۰۶ هجری است، رک: وفیات الاعیان، ج ۲، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ص ۱۹۴ و الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۴۰۱ و زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۳۲۲. - م.

چوبدستی بر دست غلام خود زد، غلام که دستش شکسته شده بود ضمن کشیدن شتر، فریاد برداشته بود که وای دستم وای دستم، و با سوز دل شتران را هی می‌کرد و آنها از پی او حرکت می‌کردند.

معن بن عیسی اشجعی قرآز^۱ از معاویه بن صالح، از یحیی بن جابر که برخی از اصحاب پیامبر (ص) را درک کرده است نقل می‌کرد که می‌گفته است: «بنی فهیره پیش پیامبر (ص) آمدند و گفتند: تو از مایی. فرمود: جبرئیل به من خبر داده است که من از مُضرم. یزید بن هارون از قول عوّام بن حوشب، از منصور بن معتمر، از ربیع بن جراح، از حذیفه نقل می‌کرد که حذیفه خطاب به قبیله مضر می‌گفته است: «پیامبر (ص) که سالار و سرور فرزندان آدم است، از شماست.

عَفّان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از مَعْمَر، از زهری^۲ نقل می‌کند که می‌گفته است: «نمایندگان قبیله کِنْدَه نزد پیامبر (ص) آمدند در حالی که جبه‌های بمنی پوشیده بودند و یقه و سردست لباسهای آنها با پارچه دِیبا آراسته بود. پیامبر (ص) فرمود: مگر شما مسلمان نشده‌اید؟ گفتند: چرا. فرمود: پس این جامه‌ها را از تن درآورید. آنها جبه‌های خود را درآوردند. بعد به پیامبر (ص) گفتند: شما فرزندان عبدمناف فرزندان آکِل المُرّار^۳ هم هستید. پیامبر (ص) فرمود: در مورد عباس و ابوسفیان این نسبت صحیح است. آنها گفتند: ما این نسبت را در مورد شما هم صحیح می‌دانستیم. فرمود: نه، ما فرزندان نصر بن کنانه‌ایم و از لحاظ نسب به نسب مادر خود توجه نداریم و خود را به کسی غیر از پدرمان منسوب نمی‌سازیم.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است: «به ما خبر رسیده است که پیامبر (ص) به نمایندگان کِنْدَه که در مدینه به حضورش آمدند و تصور می‌کردند بنی‌هاشم از قبیله ایشانند فرمود: ما فرزندان نصر بن کنانه‌ایم، به نسب مادران خود توجه نداریم و خود را به کسی غیر از پدرمان منسوب

۱. قرآز، ابریشم فروش. - م.

۲. زهری، ابن شهاب متولد ۵۸، درگذشته به سال ۱۲۴ هجری، از بزرگان تابعین مدینه است، زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۳۱۷. - م.

۳. آکِل المُرّار، لقب حارث بن عمرو بن حجر بن عمرو بن معاویه، جد امروالتیس و یعنی است، رک: توبری، نه‌ایة العرب، ج ۱۸، چاپ دارالکتب، ص ۸۸. - م.

نمی‌سازیم.

معن بن عیسی از ابو ذئب، از پدرش نقل می‌کند که به پیامبر (ص) گفته شد: * مردمی از قبیلهٔ کنده تصور می‌کنند شما از قبیلهٔ ایشانید. پیامبر (ص) فرمود: این موضوع را عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان بن حرب عنوان کردند تا در یمن محفوظ باشند و درامان؛ پناه بر خدا که مادران خود را به زنا نسبت دهیم یا بیهوده نسب خود را به کسی برسانیم؛ ما فرزندان نضر بن کنانه‌ایم و هرکس چیز دیگری غیر از این بگوید دروغ گفته است.

عَفَّان بن مسلم از حماد بن سلمه، از عقیل بن طلحة، از مسلم بن هِیْصَم، از أَشْعَثُ بن قیس نقل می‌کند که می‌گفته است: * همراه نمایندگان کِنْدَة به حضور پیامبر (ص) رسیدم و آنها می‌پنداشتند من فاضل‌تر ایشانم. من گفتم: ای رسول خدا ما تصور می‌کنیم که شما از قبیلهٔ ما هستید. فرمود: ما فرزندان نضر بن کنانه‌ایم، از لحاظ نسب پیرو مادران خود نیستیم و پدر خود را نفی نمی‌کنیم. أَشْعَثُ بن قیس^۱ می‌گوید: پس از آن اگر می‌شنیدم کسی می‌گفت خاندان قریش از نضر بن کنانه نیستند او را تازیانه می‌زدم.

معن بن عیسی از ابو ذئب، از شخص راست‌گفتاری، از عمرو بن عاص نقل می‌کرد که پیامبر (ص) فرمود: * من محمد (ص) پسر عبدالله‌ام، و سپس یکی یکی نیاکان خود را برشمرد تا به نضر بن کنانه رسید و گفت: هرکس جز این بگوید دروغ می‌گوید.

یزید بن هارون و عبدالله بن نُمَیر از قول اسماعیل بن ابو خالد، از قیس بن ابوحازم^۲ نقل می‌کردند که می‌گفته است: * مردی به حضور رسول خدا آمد و ایستاد و از ترس می‌لرزید. پیامبر (ص) فرمود: آرام بگیر و آسوده باش، من پادشاه نیستم، پسر زنی از قریشم که گوشت در آفتاب خشک کرده می‌خورد.

هُشَیْم بن بشیر از حُصَیْن، از ابومالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) به همهٔ خاندانهای قریش منسوب بوده است و از خانواده‌های معروف قریش هیچ‌یک نبوده است که نسب یکی از نیاکان رسول خدا (ص) به آن نرسد و خداوند خطاب به آن حضرت

۱. أَشْعَثُ بن قیس کنندی متولد ۲۳ هجری و درگذشته به سال ۴۰ یا ۴۲ هجری، پس از رحلت پیامبر (ص) مرتد شد و دوباره مسلمان گردید. رک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۸-م.

۲. قیس بن ابوحازم، درگذشته به سال ۷۷ یا ۷۸ هجری، از تابعین است و درک محضر رسول خدا را نکرده است. رک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۱-م.

فرموده است بگو من پاداشی بر^۱ این دعوت و تبلیغ خود از شما نمی‌خواهم مگر آنکه مرا به مناسبت قرابت و خویشاوندی حفظ کنید و دوست بدارید.

سعید بن منصور از هُشَیم، از داود، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است: «در باره این آیه که خداوند می‌فرماید: «بگو از شما پاداشی در مورد آنچه شما را به آن دعوت می‌کنم نمی‌خواهم مگر مودت و دوستی در مورد خویشاوندان»^۲ مطالب زیادی نقل می‌کردند. در این باره نامه‌یی به ابن عباس نوشته شد و او در پاسخ نوشت رسول خدا (ص) به همه خاندانهای قریش منسوب بود و از قریش هیچ خاندانی نبود مگر آنکه یکی از نیاکان آن حضرت نسبش به آن می‌رسید و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود^۳ و مقصود این است که مرا به مناسبت نزدیکی و خویشاوندی دوست بدارید و در این مورد از من حفاظت کنید.

یعقوب بن اسحاق حضرمی از عمرو بن ابوزائدة نقل می‌کند که می‌گفته است: «شنیدم عکرمه^۴ در مورد این آیه می‌گفت کمتر خانواده‌یی از قریش است که پیامبر (ص) به آنها منسوب نباشد و منظور این است که اگر مرا از لحاظ دین و اسلام حفظ نمی‌کنید حداقل رعایت خویشاوندی را بکنید و مواظب من باشید.

احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از سالم، از سعید بن جبیر^۵ در مورد این آیه نقل می‌کرد که می‌گفته است: «منظور این است که حق خویشاوندی میان من و خودتان را رعایت کنید.

و کعب بن جراح از قول پدرش، از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء بن عازب^۶، همچنین

۱. آیه ۲۳ از سوره جنل و دؤم - شوری. - م.
۲. آیه ۲۳ از سوره جنل و دؤم - شوری. - م.
۳. برای اطلاع از تفسیر این آیه از دیدگاه شیعیان، رکت: طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ هجری، ص ۲۸ و تفسیر برهان، ج ۴، قم، ۱۳۹۴ هجری، ص ۱۳۶-۱۲۲. - م.
۴. عکرمه، متولد ۲۵ و درگذشته به سال ۱۰۵ هجری، خدمتگزار ابن عباس و از تابعی‌های مدینه و منبهم به داشتن آراء خوارج است. برای اطلاع مفصل، رکت: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، چاپ علی محمد بجاوی، مصر، ص ۹۷-۹۳. - م.
۵. سعید بن جبیر، متولد ۴۵ و درگذشته به سال ۹۵ هجری مقتول به دست حجاج بن یوسف ثقفی، رکت: زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۱۴۵. - م.
۶. براء بن عازب، از اصحاب رسول خدا (ص)، درگذشته به سال ۷۱ هجری، در جنگ بدر به واسطه کوچکی به فرمان پیامبر (ص) برگردانده شد، رکت: ابن اثیر، اسدالغانه، ج ۱، ص ۱۷۱. - م.

عبداللہ بن موسیٰ عَبَسی و قَبِیْضَةُ بن عُقْبَةَ سَوَابِی و ضحاک بن مخلد شیبانی که پدر عاصم نبیل است می‌گفتند از سفیان ثوری از ابواسحاق، از براء بن عازب، همچنین وهب بن جریر بن حازم و عَفَّان بن مسلم و هشام بن عبدالملک که پدر ولید طیالسی است می‌گفتند از شعبه، از ابواسحاق، از براء بن عازب شنیده‌اند که می‌گفت است: * روز جنگ حُنَین شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: من پیامبرم، پیامبر راستین، من فرزند عبدالمطلبم.

ضحاک بن مخلد شیبانی از شَبِیب بن بَشْر، از عِکْرَمَه، از ابن عباس در مورد آیه «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۱ و گردیدن را در سجده کنندگان^۱ نقل می‌کند که می‌گفته است: منظور از صلب پیامبری به پیامبر دیگر است تا اینکه تو را پیامبر فرموده است.

سعید بن سلیمان واسطی و محمد بن صباح بزاز از اسماعیل بن جعفر، از عمرو که همان پسر ابو عمرو غلام مطلب است، از سعید مَقْبُرِی، از ابو هُرَیْرَةَ نقل می‌کردند که رسول خدا (ص) می‌فرموده است: * من همواره از میان گزیده‌ترین طبقات فرزندان آدم از نسلی به نسلی منتقل شدم تا آنکه از این طبقه که در آنم برانگیخته شدم.

عبدالوهاب بن عطاء عَجَلِی از سعید بن ابی عَرُوبَه، از قَتَادَه^۲ نقل می‌کند که می‌گفته است: * به ما گفته‌اند که پیامبر (ص) فرموده است: چون خداوند اراده فرماید پیامبری را مبعوث کند به بهترین قبیله مردم زمین نظر لطف می‌افکند و بهترین مرد ایشان را برمی‌انگیزاند.

ذکر نیاکان رسول خدا (ص) که پیامبر بوده‌اند

مُحَمَّد بن حَمَّاد که پدر ابوسفیان عَبْدِی است از سفیان بن سعید ثوری، از هشام بن سعد، از سعید مَقْبُرِی، از ابو هُرَیْرَةَ روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: * مردم همه فرزندان آدمند و آدم از خاک است.

فَضْل بن دُکَیْن و محمد بن عبداللہ اسدی از قول سفیان، از عطاء بن سائب، از سعید بن

۱. آیه ۲۱۹ سوره بقره و ششم شعراء -، به همین آیه در مورد اسلام پدران پیامبر (ص) استناد شده است. - م.

۲. قَتَادَه، صحابی معروف در گذشته به سال ۲۳ هجری، برادر مادری ابوسعید خدری است. زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص

جبیر نقل می‌کنند که می‌گفته است: * آدم را از سرزمینی به نام دَحْناء^۱ آفریدند. محمد بن عبدالله اسدی و خلّاد بن یحیی از قول مشعر، از ابو حسین، از سعید بن جبیر نقل می‌کنند که می‌گفته است: * آدم را از این جهت آدم نامیدند که از ادیم زمین آفریده شده است.

هُوْذَةُ بن خلیفه از عوف، از قسامه نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم ابو موسی اشعری می‌گفت^۲: * پیامبر (ص) می‌فرمود: خداوند مشت خاکی از تمام زمین برگرفت و آدم را از آن آفرید و همهٔ آدمیان از سیاه و سپید و سرخ و شاد و اندوهگین و خبیث و طیب از همانند.

عمر و بن عاصم کیلابی از معتمر بن سلیمان، از عاصم احول، از ابوقلابه^۳ روایت می‌کند که می‌گفته است: * آدم از ادیم زمین آفریده شده است، اعم از سیاه و سرخ و سپید و تندخو و خوشخو، حسن هم همین را نقل کرده و گفته است سینه و استخوانهای سینهٔ آدمی از منطقهٔ ضریه (جایی نزدیک بصره) آفریده شده است.

عمر و بن هیشم که همان ابوقطن است از شُعبَة، از ابو حُصَین، از سعید بن جبیر نقل می‌کند که: * آدم از این جهت آدم نامیده شده که از ادیم زمین آفریده شده است و چون فراموشکار است، انسان نامیده شده است.

حسین بن حسن اشقری از یعقوب بن عبدالله قمی، از جعفر که همان ابن ابی المُنیرَة است، از سعید بن جبیر، از ابن مسعود^۴ نقل می‌کند که می‌گفته است: * خداوند ابلیس را فرستاد و مشتی از خاک و آب شور و شیرین زمین گرفت و آدم را از آن آفرید؛ هر آدمی که طینت او از آب شیرین بود، به بهشت خواهد رفت هر چند کافر زاده باشد و هر که از آب شور بود، به دوزخ خواهد رفت هر چند فرزند شخص متقی باشد. گوید: و بدین جهت بود

۱. دَحْناء، ظاهراً به معنی زمین برجسته و مرتفع است. - م.

۲. ابو موسی اشعری، عبدالله بن قیس متولد ۲۱ و درگذشته به سال ۴۴ هجری، رک: الکتی واللقاب، ج ۱، ص ۱۵۵. - م.

۳. ابوقلابه، عبدالله بن زید متولد ۷ و درگذشته به سال ۶۳ هجری، روایاتی هم از او در تفسیر ابوالفتوح رازی و گازر آمده است. - م.

۴. عبدالله بن مسعود، درگذشته به سال ۳۲ هجری، از اکابر اصحاب رسول خداست و ۸۴۸ حدیث از او نقل شده است. رک: زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۲۸۰. - م.

که ابلیس به خداوند گفت: «آیا سجده کنم بر کسی که آن را از گل آفریدی»^۱ که خودش گل آن را آورده بود. و گوید: آدم نامیده شد که از ادیم زمین آفریده شده بود.

حسن بن موسی اشیب و یونس بن محمد مؤدب از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از انس بن مالک^۲ نقل می‌کنند که می‌گفته است: * رسول خدا فرمود: چون خداوند متعال پیکره آدم را ساخت آن را مدتی به حال خود رها نمود و ابلیس بر آن طواف می‌کرد، ولی همینکه متوجه شد تو خالی است، دانست که از آن کاری ساخته نیست.

معاذ بن معاذ عنبری از سلیمان ثیمی، از ابو عثمان نهدی، از سلمان فارسی یا ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: * خداوند متعال چهل شب یا چهل روز گل آدم را خمیر فرمود و آن‌گاه با دست خود به آن زد، همه نیکان در دست راست او و همه ناپاکان در دست چپ او قرار گرفتند و آنها را با یکدیگر مخلوط کرد و بدین جهت است که گاه از مرده زنده و از زنده مرده بیرون می‌آید،^۳ یا از نیک سرشت، بد سرشت و از بد سرشت، نیک سرشت به وجود می‌آید.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس مدنی از ابو عوف بن عبدالله بن حارث هاشمی، از برادرش عبدالله بن عبدالله، از پدرش نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: * خداوند آدم را به دست خود آفرید.

اسماعیل بن عبدالکریم صنعانی از عبدالصمد بن معقل نقل می‌کند که شنیده است وهب بن منبه^۴ می‌گفته است: * خداوند آدمی را از آنچه می‌خواست و چنانچه می‌خواست آفرید، فرخنده است پروردگاری که نیکوترین خالقان است، آدمی را از آب و خاک آفرید، گوشت و خون و مو و استخوان او همه از آن است و تمام جسم او از آن به وجود آمده است و این نخست مرحله از آفرینش آدمی است، سپس نفس را در آن قرار داد که به

۱. بخشی از آیه ۶۱ سوره هفدهم - بنی اسرائیل - م.

۲. انس بن مالک، متولد ۱۰ و درگذشته به سال ۹۳ هجری، خدمتگزار و صحابی معروف رسول خدا (ص) که ۲۲۸۶ حدیث از او نقل شده است. او آخرین صحابی است که در سال ۹۳ هجری درگذشته است. رک: الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۵ - م.

۳. آیه ۱۹ سوره سی ام - روم - م.

۴. وهب بن منبه متولد ۳۴ و درگذشته به سال ۱۱۴ هجری، مردی است آشنا به اخبار و قصص پیامبران گذشته و به همین جهت نقل اسرائیلیات از اوست. رک: وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۸۸۵ و زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۱۵۰ و ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۵۲، ذیل شماره ۹۴۳۳ - م.

یاری آن برمی‌خیزد و می‌نشیند و می‌بیند و می‌شنود و در این مرحله مثل جانوران است و به همان اندازه که جانوران می‌دانند، می‌داند و از چیزهایی که آنها خود را نگاه می‌دارند، نگاه می‌دارد. سپس خداوند روح را در آدمی قرار داد که به وسیله آن حق را از باطل و رستگاری را از گمراهی تشخیص می‌دهد و از اموری خود را برحذر می‌دارد و به اموری دست می‌زند و آموزش می‌بیند و خود را محفوظ می‌دارد، و تمام کارها را تدبیر می‌کند.

خَلَاد بن یحیی از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از ابوصالح، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: «رسول خدا (ص) می‌گفت: چون خداوند آدم را آفرید بر پشت او دست کشید و تمام اعتاب و فرزندان او که تا روز قیامت آنها را خلق خواهد فرمود، بیرون آمدند و خداوند میان چشم هر انسان پرتوی سپید از نور قرار داد و آنها را بر آدم عرضه داشت. آدم گفت: بار خدایا اینها کیستند؟ فرمود: اینان فرزندان تو اند. آدم در آن میان مردی را دید و از پرتو میان چشمهای او خوشش آمد. پرسید: پروردگارا این کیست؟ فرمود: مردی از فرزندان تو در روزگاران واپسین و نامش داود است. آدم پرسید: پروردگارا عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: چهل سال از عمر من بر عمر او بيفزای. حق تعالی فرمود: این پیشنهاد اگر پذیرفته شود قطعی و مسلم خواهد بود و پذیرفته شد. گوید: چون عمر آدم سپری شد و فرشته مرگ به سراغش آمد، گفت: مگر هنوز چهل سال از عمر من باقی نمانده است؟ فرشته گفت: مگر آن را به پسر ت داود نبخشیدی؟ رسول خدا می‌فرمود: آدم موضوعی را انکار کرد و فرزندانش دچار انکار شدند و فراموش کرد و فرزندانش دچار فراموشی شدند و خطا کرد و فرزندانش خطا کار شدند.

حسن بن موسی اشیب از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهرا، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «چون آیه دین نازل شد^۱ رسول خدا فرمود: اول کس که چیزی را انکار کرد، آدم بود. و این موضوع را سه بار تکرار فرمود. سپس چنین بیان داشت: چون خداوند متعال آدم را آفرید بر پشت او دست کشید و تمام فرزندان او بیرون آمدند و آنها را به آدم نشان داد. آدم میان ایشان مردی را دید که چهره‌اش نورانی بود و می‌درخشید. گفت: پروردگارا این پسر من کیست؟ فرمود: فرزندت داود است. پرسید: عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بيفزای. فرمود: ممکن نیست

۱. ظاهراً مقصود از آیه دین باید آیه ۱۹ سوره سوم - آل عمران - باشد «ان الدین عند الله الاسلام» - م.

مگر اینکه تو از عمر خود برداری و بر عمر او بیفزایی. و عمر آدم هزار سال مقدر شده بود. آدم گفت: از عمر من بر عمر او بیفزای. گوید: چهل سال بر عمر داود افزوده گشت و در این مورد نامه‌یی نوشته شد و فرشتگان بر آن گواه شدند. چون مرگ آدم فرا رسید و فرشتگان برای قبض روحش آمدند، گفت: هنوز چهل سال از عمر من باقی است. گفتند: آن را به فرزندان داود بخشیده‌ای. آدم گفت: پروردگارا من چنین نکرده‌ام. خداوند آن نامه را فرو فرستاد و گواهان گواهی دادند، با وجود این خداوند متعال عمر آدم را به همان هزار سال و عمر داود را هم صد سال مقرر فرمود.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی که همان ابن عُلَیَّة است از کلثوم بن جبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس در مورد تفسیر این آیه «و چون گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌هایشان نسل ایشان را و گواه گردانید ایشان را بر نفس‌هایشان، آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند آری گواه شدیم...»^۱ نقل می‌کرد که می‌گفته است: «خداوند در صحرای نعمان که کنار عرفات قرار دارد دست بر پشت آدم کشید و تمام انسانهایی که تا روز قیامت خلق خواهند شد بیرون آمدند و خداوند از ایشان پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری و در این مورد گواهی می‌دهیم. اسماعیل می‌گفت: ربیعة بن کلثوم از پدرش نقل می‌کرد که دنباله این حدیث چنین است «گواهی می‌دهیم که در روز قیامت بگویند».

سلیمان بن حرب از حَمَّاد بن زید، از کلثوم بن جبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کرد که گفته است: «خداوند در صحرای نعمان، همین کنار عرفات، دست بر پشت آدم کشید و تمام انسانهایی را که تا روز قیامت خلق خواهد کرد بیرون آورد و آن‌گاه از ایشان پیمان گرفت. گوید ابن عباس همان آیه را تلاوت کرد.

سعید بن سلیمان واسطی از منصور که همان ابن ابوالاسود است، از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کرد که: «خداوند آدم را در دحناء^۲ آفرید و به پشت او دست کشید و تمام انسانهایی که تا روز قیامت خلق خواهند شد فراهم آمدند و فرمود: آیا

۱. آیه ۱۷۲ سوره هفتم - اعراف - ضمناً به استحضار می‌رساند که ترجمه آیات قرآنی عیناً از تفسیر ابوالفتوح گرفته شده است. - م.

۲. در تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۳۲۲، به صورت «دحناء» آمده است و اضافه شده که از زمین هند است، برای اطلاع رک: معجم البلدان، ج ۴، قاهره، ۱۳۳۶ هجری، ص ۱۱۵. - م.

من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. گوید: خداوند در این آیه می‌فرماید گواه گرفتیم که روز قیامت نگوید از این غافل بودیم. سعید روایت می‌کند که در همان روز پیمان و میثاق گرفته شد.

ابو حُدَیْفَه موسی بن مسعود نهدی از زهیر بن محمد، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از عبدالرحمن بن یزید انصاری، از ابولبابه رفاعه بن عبدالمنذر^۱ نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرموده است: * روز جمعه بهتر و ارزنده‌تر روز در پیشگاه الهی است، خداوند آدم را در آن روز آفرید و در آن روز او را به زمین فرستاد و در آن روز جان را گرفت. عَنان بن مسلم از حماد بن سلمه، از محمد بن عمر، از ابوسلمه، از عبدالله بن سلام^۲ نقل می‌کند که می‌گفت: * خداوند آدم را در ساعات آخر روز جمعه آفرید.

عمرو بن هیشم از شعبه، از حکم، از ابراهیم، از قول سلمان نقل می‌کرد که گفته است: * خداوند نخستین قسمت از آدم را که آفرید سر او بود و بقیه اعضا او در حالی که خود آدم نگاه می‌کرد، خلق شد؛ هنگام عصر آفرینش دو پای او باقی مانده بود و او بانگ برداشته بود که پروردگارا عجله کن شب فرا می‌رسد. به همین جهت خدای فرموده است «آدمی عجول آفریده شده است».^۳

محمد بن حُمَیدِ عَبدی از مَعْمَر، از قَتَادَه در تفسیر گفتار الهی که می‌فرماید «از گل آفریده شده است»^۴ نقل می‌کرد: * که آدم را از گل بیرون کشیده‌اند. محمد بن حمید عَبدی از مَعْمَر، از قَتَادَه در تفسیر گفتار الهی که می‌فرماید «پس آفریدیم آن را خلقی دیگر»^۵ می‌گفت: * منظور رستن موی است، برخی هم گفته‌اند دمیدن روح است.

حماد بن خالد خَیْط از معاویة بن صالح، از راشد بن سعد نقل می‌کند که از

۱. رفاعه بن عبدالمنذر، از حاضران در بیعت عقبه است در جنگ بدر به فرمان پیامبر (ص) در مدینه به سمت نایب باقی ماند و در دوره خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درگذشت، رکن: اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۴. - م.
۲. از بزرگان بنی‌نضیر که مسلمان شد و گفته‌اند از فرزندان یوسف (ع) است، در سال ۴۳ درگذشته است، رکن: زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۲۲۳. - م.
۳. آیه ۳۷ سوره بقره و یکم - انبیاء - جنین است «خلق الانسان من عجل» و بخشی از آیه ۱۱، سوره هفدهم - بنی اسرائیل - جنین است «وکان الانسان عجولا». - م.
۴. آیه ۲، سوره ششم - انعام. - م.
۵. آیه ۱۴، سوره بقره و سوم - مؤمنون. - م.

عبدالرحمن بن قتاده سلمی که از اصحاب رسول خدا بود شنیدم که می‌گفت از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود: * خداوند آدم را آفرید، سپس مردم را از پشت او ظاهر کرد و فرمود: گروهی در بهشتند و مرا باکی نیست و گروهی در دوزخند و مرا باکی نیست. کسی گفت: پس برای چه ما عمل می‌کنیم؟ فرمود: برای تعیین سرنوشت.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از اسماعیل بن رافع، از سعید مقبری نقل می‌کند که ابوهریره می‌گفت: * نخستین عضو از اعضای آدمی که روح در آن دمیده شد چشم و پره‌های بینی او بود و چون روح در تمام بدنش جریان یافت عطسه کرد و خدای او را ستود و او خدایش را ستود، و خدای فرمود: پروردگارت بر تو رحمت فرماید. آن‌گاه خداوند فرمود: ای آدم، پیش این گروه برو و به آنها بگو «سلام علیکم» و توجه کن که در پاسخ تو چه می‌گویند. او چنان کرد و به پیشگاه الهی برگشت. خداوند با آنکه خود می‌دانست که چه گفته‌اند، فرمود: چه گفتند؟ گفت: گفتند «و علیک السلام و رحمة الله». فرمود: ای آدم، این سلام تو و سلام فرزندان تو است.

هشام بن محمد از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که: * چون روح در کالبد آدم دمیده شد، عطسه زد و گفت «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است» و خدای فرمود «خدای رحمت کند». ابن عباس می‌گفته است رحمت الهی بر غضب و خشم او پیشی گرفت.

عقّان بن مسلم و حسن بن موسی اشیب از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهران، از ابن عباس نقل می‌کردند که گفته است: * چون خداوند آدم را آفرید سرش بر آسمان می‌سایید و خداوند قد او را کوتاه کرد تا به شصت متر درازا و هفت متر پهنا (شصت ذراع درازا و هفت ذراع پهنا) رسید.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از سعید، از قتاده، از حسن، از عتی، از ابی بن کعب^۱ از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که می‌فرموده است: * آدم مرد بلندقامتی بوده است، به بلندی درخت خرماي برافراشته، و سرش دارای موی زیاد بوده است و چون مرتکب اشتباه و خطا شد، عورتش برهنه و آشکار گردید و پیش از آن، آن را ندیده بود. در بهشت به دویدن و گریختن پرداخت. درختی به او پیچید. به درخت گفت: مرا رها کن. گفت: رهایت نمی‌کنم.

۱. ابی بن کعب، پیش از اسلام از دانشمندان یهودی بوده است و از قبیله بنی‌نجر و از خزرج است، از گزیدگان اصحاب و سران انصار است که در سال ۲۱ هجرت درگذشته است. - م.

گوید: در این هنگام خداوند او را ندا داد و فرمود: ای آدم آیا از من می‌گریزی؟ گفت: پروردگارا از تو شرم و آزر می‌کنم.

سعید بن سلیمان هم از عباد بن عوام، از سعید بن ابی‌عروبة، از حسن، از عتبی، از ابی بن کعب نظیر همین روایت را نقل می‌کند ولی آن را به طریق مرفوع نقل نمی‌کند.

حنص بن عمر حوضی از اسحاق بن ربیع که پدر ابو حمزة عطار است، از حسن، از عتبی، از ابی بن کعب نقل می‌کند که می‌گفته است: * آدم مردی بلند قامت و دارای موهای پیچیده و مجعد و شبیه به درخت بلند خرما بوده است.

یحیی بن سکن از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیب^۱ نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: * اهل بهشت به بهشت وارد خواهند شد در حالی که چهره و بدن ایشان خالی از پوست ولی موهای سرشان مجعد است و به چشم خود سر مه کشیده‌اند و در سن سی و سه سالگی خواهند بود و اندام ایشان مانند آفرینش آدم است، شصت ذراع طول و هفت ذراع پهنای بدن ایشان است.

احمد بن عبدالله بن یونس از فضیل بن عیاض، از هشام، از حسن نقل می‌کند که * آدم سیصد سال در فراق بهشت گریست.

عمرو بن هیشم و هاشم بن قاسم کنانی از مسعودی، از ابو عمر شامی، از عبید بن خشخاش، از ابوذر^۲ نقل می‌کند که می‌گفته است: * به پیامبر گفتم: کدامیک از پیامبران نخستین پیامبر است؟ فرمود: آدم. گفتم: آیا آدم پیامبر بوده است؟ فرمود: آری، پیامبری که خداوند با او صحبت فرموده است. گوید، گفتم: شمار انبیای مرسَل چند است؟ فرمود: سیصد و پانزده نفر، گروه زیادی.

موسی بن اسماعیل که پدر ابوسلمه تبوذکی است از حماد بن سلمه، از عبدالله بن عثمان بن خثیم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * آدم دارای چهار فرزند بوده است که هر دو نفر که یک دختر و پسر بوده‌اند، توأم زاییده شده‌اند، در یک بار، یک پسر و یک دختر و دربار دیگر هم همین طور، دختری که با صاحب زراعت

۱. سعید بن مسیب، متولد ۱۳ و درگذشته به سال ۹۴ هجری قمری، از بزرگان تابعین و یکی از فقهای هفت‌گانه مدینه است. - م.

۲. ابوذر، جناب بن جنادة بن سفيان بن عبيد، از قبیله غفاره، از پیشگامان اسلام، در گذشته به سال ۳۲ هجری و از اسطوره‌های تشیع. - م.

(قایل) توأم بود، بسیار زیبا و دختری که با صاحب گوسپندان (هابیل) توأم بود، زشت بود. قایل گفت من سزاوارتر به ازدواج با همزاد خود هستم و هابیل گفت من سزاوارترم و تو می خواهی آن را مخصوص خود گردانی، بیا تا به پیشگاه الهی چیزی هدیه و قربانی کنیم، اگر هدیه تو پذیرفته شد تو سزاوارتری و اگر هدیه من پذیرفته شد من سزاوارترم. گوید: هر دو هدیه‌ی فراهم آوردند. هابیل که گوسپنددار بود، گوسپندی سیاه چشم شاخ‌دار سپید آورد و قایل که صاحب زراعت بود مثنی از دانه‌های خوراکی آورد. گوسپند پذیرفته شد و خداوند آن را چهل پاییز در بهشت نگهداری فرمود و آن همان گوسپندی است که بعدها ابراهیم (ع) آن را قربانی کرد. صاحب زراعت (قایل) به برادر خود گفت تو را خواهم کشت و صاحب گوسپند (هابیل) این آیه را تلاوت کرد: «اگر به سوی من دست دراز کنی که مرا بکشی من به سوی تو دست دراز نخواهم کرد که بکشم که من از خدای پروردگار جهانیان می ترسم...» تا آخر آیه بعد.^۱ قایل، هابیل را کشت و تمام فرزندان آدم از همین قایل کافرند.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهرا، از ابن عباس نقل می کند که: «آدم، پسری را که از یک شکم متولد شده بود با دختر شکم بعدی به همسری در آورد.

حفص بن عمر حوضی از اسحاق بن ربیع، از حسن، از عتی از ابی بن کعب نقل می کند که: «چون مرگ آدم فرا رسید به پسران خود گفت برای من میوه بهشتی فراهم آورید که سخت آرزومند آنم. پسرانش در جستجوی آن برآمدند و آدم بیمار بود. همچنان که در جستجوی میوه بهشتی بودند به فرشتگان خدا برخوردند. فرشتگان گفتند: در جستجوی چه چیزی هستید؟ گفتند: پدرمان هوس میوه بهشتی کرده است و ما در جستجوی آنیم. گفتند: برگردید که کار تمام شد. و ایشان برگشتند و دیدند پدرشان مرده است. فرشتگان پیکر آدم را گرفتند، غسل دادند و حنوط و کفن کردند و گوری برای او کردند و لحدی آماده ساختند. آن گاه فرشته‌ی از فرشتگان جلو ایستاد و بر او نماز گزارد در حالی که دیگر فرشتگان پشت سر آن فرشته ایستاده بودند و فرزندان آدم پشت سر

۱. آیات ۳۰ و ۳۱ سوره پنجم - مائده - و برای اطلاع بیشتر در متون فارسی مراجعه شود به: ابوالفتح رازی، تفسیر، ج ۴، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ص ۱۷۶ - ۱۷۵، و به صفحات ۶۲ - ۶۰ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری سورآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ شمسی. - م.

فرشتگان. آن‌گاه او را در گور نهادند و بر او خاک ریختند و گفتند: ای فرزندان آدم این راه شما و سنت شماست.

سعید بن سلیمان از هُشَیم، از یونس بن عبید، از حسن، از عتبی سعدی، از ابی بن کعب نقل می‌کند که: «چون آدم به حال احتضار در افتاد به پسرانش گفت بروید از میوه‌های بهشتی برای من بچینید و فراهم آورید. فرزندانش بیرون آمدند. فرشتگان به ایشان برخوردند و گفتند: کجا می‌روید؟ گفتند: پدرمان ما را فرستاده است تا از میوه‌های بهشت برای او بچینیم. گفتند: برگردید که این کار از دوش شما برداشته شد. آنها همراه فرشتگان برگشتند و پیش آدم باز آمدند، چون حواء فرشتگان را بدید ترسید و خود را به آدم نزدیک ساخت و به او چسبید. آدم گفت: برو به کار خود باش که من از جانب تو گرفتار شدم، میان من و فرشتگان پروردگارم را رها کن، و فرشتگان او را قبض روح کردند و غسل دادند و حنوط و کفن کردند و بر او نماز گزارند و گور کنند و به خاک سپردندش و گفتند: ای فرزندان آدم سنت شما در مورد مردگان شما چنین باید باشد.

خالد بن خدّاش بن عجلان^۱ از عبدالله بن وهب، از عمرو بن حارث، از یزید بن ابی حبیب، از قول کسی، از ابوذر نقل می‌کرد که می‌گفته است: «شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود آدم از سه مشت خاک سیاه و سپید و سبز آفریده شده است.

خالد بن خدّاش از حماد بن زید از خالد کفشدوز نقل می‌کرد که می‌گفته است: «از جلسه‌ی بیرون رفتن و آمدن و شنیدم می‌گفتند حسن می‌گفته است، گفتم: ای ابوسعید، آیا آدم برای سکونت در آسمان آفریده شده بود یا زمین؟ گفت: ای ابومنازل این چه حرفی است که می‌زنی؟ برای زمین آفریده شده بوده است. گفتم: اگر خودداری می‌کرد و از درخت ممنوع نمی‌خورد چه می‌شد؟ گفت: او برای سکونت در زمین خلق شده بود و چاره‌ی جز خوردن از آن نداشت.

خالد بن خدّاش از خالد بن عبدالله، از بیان، از شعبی، از جَعْدَة بن هبیره^۲ نقل می‌کرد که می‌گفته است: «درختی که آدم به آن آزموده شد، درخت انگور بود و همان درخت

۱. خالد بن خدّاش، از محدّثان ساکن بغداد و مورد وثوق بوده است، رک: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، چاپ علی محمد بجاوی، مصر، ۱۹۶۳ میلادی، ص ۲۲۹. م.

۲. میان اصحاب پیامبر (ص) دو نفر به نام جَعْدَة بن هبیره‌اند یکی مخزومی و فرزند ام‌هانی خواهر امیرالمؤمنین علی (ع) است و دیگری اشجعی و کوفی است، رک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۸۵. م.

مایهٔ آزمون و گرفتاری فرزندان او هم هست.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از سعید بن ابی ایوب، از جعفر بن ربیع و زیاد غلام مصعب نقل می‌کرد که: «از رسول خدا (ص) در مورد آدم پرسیدند: آیا پیامبر بوده است یا فرشته؟ فرمود: پیامبری بود که به افتخار گفتگو با خداوند نائل شده بود.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابن لهیعة، از حارث بن یزید، از علی بن ربیع از عقبه بن عامر^۱، از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که می‌فرموده است: «مردم از لحاظ نسبت به آدم و حواء چون پیمانۀ لبریزند (همه در اصل و نسب از این جهت مشترکند) خداوند در روز قیامت از نسب و گهر شما نمی‌پرسد، گرامی‌تر شما در پیشگاه خداوند، پرهیزگارتر شماست.

هشام بن محمد از پدر خود، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «آدم از بهشت میان نماز ظهر و عصر بیرون شد و به زمین فرود آورده شد. مدت توقف او در بهشت نصف روز از روزهای آخرت بوده که پانصد سال است، و روز دوازده ساعت و معادل هزار سال است که اهل دنیا به حساب آورند. آدم در هند روی کوهی که نامش نُوذ^۲ بود فرود آمد و حواء در جَدّه^۳. آدم با خود بوی خوش بهشتی آورد و آن بوی خوش تمام درختان و کوه و دشت آنجا را انباشته کرد و همه چیز آن سرزمین بوی خوش گرفت؛ عطرهاى خوش که از آن سرزمین می‌آوردند همان بوی خوش بهشتی آدم است، و گویند از چوب بهشت هم با خود آورد و حجرالاسود هم که از برف سپیدتر بود همراهش بود؛ عصای موسی هم از همان چوب بهشت است و طول آن ده ذراع و برابر طول موسی (ع) بوده است، و دسته تیشه و طنابی و پتکی و سندانى و انبردستی نیز همراهش بود، و چون آدم بر کوه فرود آمد متوجه شد مقداری آهن در آن کوه است؛ گفت این سندان و پتک برای این کار بوده است و با تبر به قطع شاخه‌های کهنه و خشکیده پرداخت و آتش برافروخت و آهن را ذوب کرد و نخستین چیزی که ساخت دشنه‌یی بود که آن را به کار می‌برد؛ سپس

۱. عقبه بن عامر، از بزرگان انصار و از دوازده تنی است که در عقبهٔ اول حضور داشته است، رک: امدالغابه، ج ۴، ص ۴۱۷-م.

۲. نُوذ، نام کوهی در سراندیب، معروف به خرمی و سرسبزی و محل نزول آدم، رک: معجم البلدان، ج ۱۸، مصر، ۱۳۳۶ هجری، ص ۳۲۴-م.

۳. جدّه، اگرچه غالباً به فتح جیم تلفظ می‌شود ولی به ضم ضبط کرده‌اند، بندری در ساحل بحر احمر و هفتاد کیلومتری مکه، رک: دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۶، انتشارات جهان، تهران، ص ۳۰۹-م.

تنوری ساخت و آن همان تنوری است که تا عصر نوح (ع) باقی بود و هنگام طوفان در منطقه هند از آن تنور آب می‌جوشید، و چون آدم برای حج آمد، حجرالاسود را بر فراز کوه ابوقبیس نهاد و در شبهای تاریک، مانند ماه برای اهالی مکه نورافشانی می‌کرد. چهار سال پیش از ظهور اسلام، چون مردان و زنان جنب و حایض به فراز کوه می‌رفتند و آن را دست می‌کشیدند رنگ آن سیاه شد و قریش آن را از کوه به زیر آوردند. آدم (ع) از هند چهل مرتبه با پای پیاده حج گزارده است، و هنگامی که آدم به زمین فرود آمد، سرش به آسمان می‌سایید و به همین جهت اصلع شد (موهای جلو سرش ریخت) و این حالت به پسرانش به ارث رسید، و از بلندی قامت او بسیاری از جانوران گریختند و از آن روز وحشی شدند. آدم هنگامی که بر آن کوه بود چون می‌ایستاد صدای فرشتگان را می‌شنید و بوی بهشت را استشمام می‌کرد و از طول قامت او چندان کاسته شد که به شصت ذراع رسید و تا هنگام مرگ طول قامتش همان شصت ذراع بود.

زیبایی آدم در هیچ‌یک از فرزندانش جز یوسف جمع نشده است، و آدم عرض می‌کرد پروردگارا، من همسایه و در خانه تو بودم، خدایی جز تو برای من نبود و کسی غیر از تو از من مواظبت نمی‌کرد. من آن‌جا به فراوانی هرچه می‌خواستم می‌خوردم و هر کجا می‌خواستم سکونت می‌کردم. آن‌گاه مرا در این کوه مقدس فرود آوردی، در عین حال صدای فرشتگان را می‌شنیدم و می‌دیدم که چگونه بر گردِ عرش تو می‌گشتند و بوی خوش بهشت را استشمام می‌کرد. آن‌گاه مرا به زمین معمولی فرود آوردی و طول قامتم را به شصت ذراع کاهش دادی و در نتیجه شنیدن صدای فرشتگان و بوییدن بوی بهشت را از دست دادم و چیزی نمی‌بینم. و خداوند متعال به او پاسخ فرمود که اینها نتیجه گناه توست. و چون خداوند متعال برهنگی آدم و حواء را دید دستور فرمود تا قوچی از آن هشت جفت گوسپندی که از بهشت همراه او فرو فرستاده بود بکشد و آدم چنان کرد و پشم آن را گرفت و حواء آن را تنید و آدم و حواء از آن برای خود جبهی یافتند و برای حواء هم روسری و روپوش بافته و بر او پوشانده شد.

آدم و حواء در منطقه جَمْع (مَشْعَر، مُزْدَلِفَة) به یکدیگر رسیدند و به همین جهت نام آنجا «جَمْع» شد و در منطقه عرفات یکدیگر را شناختند و به همین جهت آن سرزمین «عَرَفَة» نامیده شد. آدم و حواء دویست سال برای از دست دادن بهشت گریستند و چهل روز نه چیزی خوردند و نه چیزی آشامیدند. آن‌گاه چیزی خوردند و آشامیدند و همچنان

در کوه نُؤذ زندگی می‌کردند. همان کوهی که آدم بر آن فرود آمده بود. آدم صد سال با حواء نزدیکی نکرد و سپس با او نزدیکی کرد و او باردار شد و در دفعه اول قابیل و خواهرش لبود را توأم زایید؛ و برای بار دوم که آبستن شد، هابیل و خواهرش اقلیما را توأم زایید. چون فرزندان به حد بلوغ رسیدند خداوند به آدم دستور داد که نرینه هر شکم با مادینه شکم دیگر ازدواج کند، و خواهر و برادر همزاد را اجازه نداد که با یکدیگر ازدواج کنند. خواهر قابیل که با او توأم بود زیبا و خواهر هابیل زشت بود، و چون آدم این دستور را به حواء داد و او موضوع را با دو پسر خود در میان گذاشت، هابیل راضی و خوشحال شد و قابیل خشمگین گردید و گفت به خدا سوگند که خداوند چنین دستوری نداده است و این دستوری است که خود آدم داده است.

آدم فرمود به پیشگاه خداوند قربانی حاضر کنید؛ هر کدام از شما که سزاوارتر برای ازدواج با اقلیما باشید، خداوند آتشی فرو خواهد فرستاد که قربانی او را فرو گیرد و در کام کشد. هر دو راضی شدند. هابیل که دامپروری می‌کرد مقداری از بهترین خوراک دامهای خود و شیر و کره فراهم آورد. قابیل که کشاورز بود مقداری از بدترین محصول کشاورزی خود را فراهم آورد و همراه آدم به قله کوه نُؤذ رفتند. قربانی خود را نهادند و آدم دعا کرد و خدای را فراخواند. قابیل با خود گفت از نظر من مهم نیست که قربانی من پذیرفته شود یا نشود، به هر حال هابیل نخواهد توانست هیچ‌گاه با خواهر توأم من ازدواج کند.

آتش از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را در کام کشید و از قربانی قابیل خود را کنار گرفت که او خوش قلب نبود. هابیل از کوه فرود آمد و پیش گوسپندان خود رفت و قابیل پیش او آمد و گفت: من تو را خواهم کشت. هابیل گفت: چرا مرا می‌کشی؟ گفت: چون خداوند قربانی تو را پذیرفت و از مرا نپذیرفت و رد فرمود و اکنون تو با خواهر زیبای من ازدواج می‌کنی و من ناچار با خواهر زشت تو باید ازدواج کنم و از این پس مردم نیز خواهند گفت که تو از من بهتر بودی. هابیل به قابیل گفت: «اگر دست دراز کنی به سوی من که مرا بکشی من دست به سوی تو نخواهم گشود که تو را بکشم، که من می‌ترسم از خدای پروردگار جهانیان، من می‌خواهم که بازگردی تو به گناه من و گناه خودت تا از اهل دوزخ باشی و این پاداش ستمکاران است»^۱.

۱. آیات ۳۱ تا ۳۴ سوره پنجم - مانده. - م.

گوید، منظور از گفتار هابیل در این آیه که می‌گوید «گناه من»، گناه کشتن اوست که بر گناه قایل افزوده شده است.

قایل او را کشت و سخت پشیمان شد و او را به همان حال انداخت و جسدش را دفن نکرد و خداوند کلاغی فرستاد که زمین را می‌کند تا به او باد و نشان دهد که چگونه جسد برادرش را بپوشاند. گوید، شامگاهی قایل، هابیل را کشت و فردا صبح زود باز آمد که ببیند چکار کند و متوجه کلاغی شد که زمین را می‌کند تا کلاغ مرده‌یی را خاک کند. گفت: «ای وای من! عاجز شدم از اینکه مانند این کلاغ باشم و جسد برادرم را بپوشانم» و از پشیمانان شد.^۱

قایل از کوه نُوذ فرود آمد و آدم به او گفت: برو که همواره ترسان خواهی بود و هر کس را که ببینی امان نخواهی داشت. و قایل از کنار هیچ‌یک از فرزندان خود نمی‌گذشت مگر اینکه او را از خود می‌رانند و به او سنگ می‌زدند. اتفاقاً یکی از پسران او که کور بود همراه پسر خود به قایل برخورد. پسر آن شخص کور به او گفت: این پدرت قایل است و او سنگی پرتاب کرد که به قایل اصابت کرد و او را کشت. پسر گفت: ای پدر، پدرت را کشتی و او چنان سیلی به فرزند خود زد که بر جای بمرد. و آن کور می‌گفت: وای بر من که پدرم را با سنگی که پرتاب کردم و پسر را با سیلی که زدم کشتم. سپس حواء باردار شد و شیث و خواهرش عزورا را توأم زاید و شیث موسوم به هیبة الله (خداداد) شد. گویند: نام او مشتق از نام هابیل بود و چون حواء او را زاید، جبرئیل به او گفت این هیبة الله است و برای تو به عوض هابیل بخشیده شده است. گویند: نام او به عربی شث و به سریانی شاث و به عبری شیث است و آدم (ع) او را وصی خویش قرار داد و به او وصیت کرد و روزی که شیث متولد شد یکصد و سی سال از عمر آدم گذشته بود.

سپس آدم با حواء نزدیکی کرد و حواء باردار شد، بارداری سبک که اندک اندک سنگین شد. در این هنگام شیطان به شکل دیگری غیر از شکل خود پیش حواء آمد و گفت: ای حواء، می‌دانی این که در شکم داری چیست؟ گفت: نمی‌دانم. گفت: شاید به صورت بهیمه‌یی از بهایم باشد. حواء گفت: نمی‌دانم. شیطان از پیش حواء رفت و چون حواء سنگین شد دوباره پیش او آمد و گفت: ای حواء حال خود را چگونه می‌بینی؟ گفت: می‌ترسم

۱. آیات ۳۱ تا ۳۴ سوره پنجم - مالد. - م.

آن چنان باشد که مرا از آن ترسانی که من نمی‌توانم برپا خیزم و بایستم. شیطان گفت: اگر من دعا کنم و خدای او را انسانی چون تو و آدم قرار دهد حاضری نام او را آنچه می‌گویم بگذاری؟ گفت: آری. شیطان باز از پیش حواء برگشت. حواء به آدم گفت: کسی پیش من آمد و خبر آورد که آنچه در شکم من است بهیمنه‌یی از بهایم است، و من هم سنگینی احساس می‌کنم و می‌ترسم چنان باشد که او گفته است. و اندوه غمی برای آدم و حواء جز این نبود تا آنکه فرزند را بزاد و در این مورد خداوند متعال می‌فرماید: «خدای را که پروردگار آن دو است فراخواندند و دعا کردند که اگر به ما نیکی بدهی هرآینه از سپاسگزاران خواهیم بود.»^۱ و این دعا پیش از تولد فرزند بود، چون حواء پسری شایسته زاید، شیطان پیش حواء آمد و گفت: آیا همان‌طور که وعده دادی نمی‌خواهی او را با اضافه به من نامگذاری کنی؟ حواء گفت: نام تو چیست؟ و نام شیطان عزازیل بود ولی اگر آن نام را می‌گفت حواء او را می‌شناخت. این بود که گفت: نام من حارث است، و حواء پسر خود را عبدالحارث نام گذاشت و آن پسر درگذشت، و خداوند در این مورد می‌فرماید: «پس چون داد ایشان را فرزندی شایسته برای او در آن مورد شریک قرار دادند در آنچه دادشان، و خدای برتر است از آنچه انباز گیرند.»

و خداوند متعال به آدم وحی کرد که در زمین در مقابل عرش مرا حَرَمی است، برو و آن‌جا معبدی بساز و برگرد آن، همچنان که فرشتگان برگرد عرش طواف می‌کنند و دیده‌ای، طواف کن و من آن‌جا دعای تو و فرزندان را که در اطاعت من باشند برآورده می‌کنم. آدم گفت: پروردگارا، چگونه ممکن است که مرا به تنهایی بارای این کار نیست و جایگاه آن را نمی‌دانم. و خدای فرشته‌یی را بر آدم گماشت و آن فرشته آدم را به سوی مکه برد. و هرگاه آدم به سرزمین و جایی می‌رسید که آن را خوش می‌داشت به فرشته می‌گفت مرا این‌جا فرود آر. و فرشته می‌گفت تو بر جای خود باش. تا به مکه رسیدند. هر جا که در طول راه آدم فرود آمده است آبادی و سرسبزی فراهم شده است و از هر کجا که گذشته و فرود نیامده است، بیابانهای خشک و سوزان شده است.

۱. آیات ۱۹۰ و ۱۹۰ سوره هفتم - اعراف. و برای اطلاع بیشتر از تفاسیر مختلفی که در مورد این آیه شده است مراجعه شود به: شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، چاپ نجف، ۱۳۸۵ هجری، ص ۵۶-۵۳ و زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۲، چاپ انتشارات آفتاب، تهران، ص ۱۳۷ و طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ هجری، ص ۵۰۸ و به بحث مستوفای ابوالفتوح رازی به زبان فارسی در تفسیر، ج ۵، ص ۴-۳۵۱. م.

آدم خانه کعبه را از سنگهای پیچ کوه بنا کرد، از کوه سینا و کوه زیتون و کوه لبنان و کوه جودی و اساس آن را از سنگهای کوه حرّا نهاد. و چون از ساختمان آن آسوده شد، فرشته او را به عرفات برد و تمام مناسک حج را به همان طریق که امروز مردم انجام می‌دهند به او آموخت، و او را به مکه برگرداند و هفته مرتبه بر گرد کعبه طواف کرد. آدم به هند برگشت و در کوه نُوذ درگذشت. شیث به جبرئیل گفت بر آدم نماز گزار و جبرئیل گفت خود پیش برو و بر پدرت نماز بگزار و سی تکبیر بگو، پنج تکبیر برای نماز بر میت و بیست و پنج تکبیر برای فضیلت آدم (ع)، و آدم نمرود تا آنکه فرزندان و فرزندزادگان او به چهل هزار نفر در نُوذ رسیدند و آدم میان ایشان زنا و شرابخواری دید و وصیت کرد که فرزندان شیث با فرزندان قابیل ازدواج نکنند. فرزندان شیث جسد آدم را در مغازه‌یی نهادند و نگهبانانی گماشتند که هیچ‌یک از فرزندان قابیل بر آن مغازه نزدیک نشود. و کسانی که می‌آمدند و برای آدم استغفار می‌کردند فرزندان شیث بودند. و آدم نهصد و سی و شش سال عمر کرد.

یک گروه صد نفری از فرزندان شیث که همگی خوش سیما بودند گفتند خوب است برویم بینیم فرزندان عمویمان قابیل چگونه‌اند و آنها پیش صد زن زشت از بنی قابیل رفتند. زنان، آنها را حبس کردند و ایشان مدتی مقیم میان قایلی‌ها بودند. سپس صد نفر دیگر گفتند مناسب است برویم بینیم برادرانمان در چه حالی هستند و از کوه به زیر آمدند. آنها را هم زنها حبس کردند و بعد فرزندان شیث همگی فرود آمدند و مرتکب معصیت شدند و با فرزندان قابیل ازدواج کردند و در آمیختند و فرزندان قابیل بسیار زیاد شدند و زمین از ایشان انباشته شد و آنها همانهایی هستند که به روزگار نوح (ع) در طوفان غرق شدند.

شیث بن آدم پسری به نام انوش داشت و فرزندان زیاد دیگری هم از او به وجود آمد و او انوش را وصی خود قرار داد. انوش هم فرزندان فراوان و پسری به نام قینان آورد که او را وصی خود قرار داد. و قینان فرزندی چند از جمله مَهْلالیل داشت که او را وصی خود قرار داد. مَهْلالیل فرزندی به نام یزد داشت که همان الیازد است و چند پسر دیگر هم داشت و همان یزد را وصی خود قرار داد و به روزگار او بتها ساخته و پرداخته شد و گروهی از آیین حق برگشتند. یزد چند فرزند از جمله خَنُوخ را داشت که همان ادریس پیامبر (ع) است.

حواء

حجاج بن محمد از ابن جریر، از مجاهد^۱ در تفسیر این گفتار الهی که می‌فرماید «و از او آفرید همسرش را»^۲، نقل می‌کرد که می‌گفته است: «در حالی که آدم خواب بود، حواء از کوتاهترین دنده او آفریده شد و چون آدم از خواب بیدار شد گفت «آنا» که به زبان نبطی به معنی زن است.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان بن سعید ثوری، از پدرش، از غلام ابن عباس، از ابن عباس نقل می‌کرد که: «او را حواء نامیدند از این روی که مادر همه زندگان است. هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کرد که: «آدم به هند و حواء به جده فرود آمدند، آدم به جستجوی او برآمد. چون آدم به منطقه مزدلفه (مشعرالحرام) رسید، حواء به او نزدیک شد و بدین جهت آنجا را مزدلفه نامیدند و چون به یکدیگر پیوستند آنجا را جمع هم گفته‌اند.

۱. مجاهد، از بزرگان تابعین، متولد سال ۲۱ و درگذشته به سال ۱۰۴ یا ۱۰۳ هجری است، رکن: باقوت حموی، معجم‌الادباء، ج ۶، چاپ مارگلیوت، مصر، ۱۹۳۰ میلادی، ص ۲۴۲-م.
۲. از آیه ۱ سوره چهارم - نساء.

ادریس نبی (ص)

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «نخستین پیامبر که پس از آدم در زمین مبعوث شد، ادریس است و او خنوخ پسر یزد است، و یزد همان ایازد است. در هر روز به اندازه اعمال عبادی یک ماهه دیگران از او عمل عبادی به آسمان صعود می‌کرد و به این جهت ابلیس بر او رشک برد و قوم او هم از فرمان سر پیچیدند و خداوند او را همچنان که می‌فرماید به مکانی بلند مرتبه برد و وارد بهشت فرمود^۱، و گفت او را از بهشت بیرون نخواهم آورد.

و این مطلب ضمن حدیث مفصلی در داستان ادریس آمده است. خنوخ (ادریس) پسری به نام متوشلخ و چند فرزند دیگر داشت و متوشلخ را وصی خود قرار داد، و او هم پسری به نام لمک و چند فرزند دیگر داشت که لمک را وصی خود قرار داد و نوح (ص) پسر لمک است.

۱. اشاره به آیات ۵۶ و ۵۷ سوره تودهم - مریم - است. - م.

نوح نبی (ص)

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * هنگام تولد نوح، لمک هشتاد و دو ساله بوده است، و در آن روزگار کسی نبود که نهی از منکر کند. خداوند نوح را در چهارصد و هشتاد سالگی به پیامبری مبعوث فرمود و یکصد و بیست سال در نبوت خود مردم را دعوت کرد. سپس خداوند به او دستور فرمود تا کشتی را بسازد و او کشتی را ساخت و بر آن سوار شد در حالی که ششصد سال داشت و در آن هنگام هر کس که بود غرق شد. پس از طوفان، سیصد و پنجاه سال دیگر زندگی کرد. نوح دارای پسری به نام سام شد که فرزندان او سپیدپوست و گندمگون بودند و پسری دیگر به نام حام که فرزندانش غالباً سیاه‌پوست و اندکی هم سپیدپوست بودند، و پسری دیگر به نام یافث که در فرزندان او رنگ سرخ غالب بود، و کنعان. و او همان پسری است که غرق شد و عرب او را یام می‌نامد و می‌گویند عموی ما یام نابود شد. و مادر این چهار نفر یکی است.

نوح (ع) کشتی را روی کوه نود ساخت و طوفان هم از همان جا آغاز شد. نوح همراه این سه پسر و سه عروس خود و هفتاد و سه نفر از فرزندان و گندمگانی که به او ایمان آورده بودند و جمعاً هشتاد نفر بودند، سوار بر کشتی شد و به همراه خود از جانوران یک جفت برداشت. طول کشتی سیصد ذراع به ذراع جد پدری نوح، و عرض آن پنجاه ذراع و ارتفاعش سی ذراع بود و شش ذراع از آب بیرون بود و روپوش داشت (مسقف بود) و برای آن سه در قرار داده بود که بعضی پایین‌تر از بعضی دیگر بود. و خداوند چهل شبانروز باران فرو فرستاد و چون باران شروع شد همه جانوران وحشی و چهارپایان و پرندگان پیش

نوح (ع) آمدند و خود را در اختیار او نهادند و او همچنان که خداوند فرمان داده بود از هر یک ایشان یک جفت با خود به کشتی برد و پیکر آدم را هم با خود برداشت و او را در حدفاصل میان زنان و مردان قرار داد. ایشان دو شب از رجب گذشته، سوار بر کشتی شدند و روز عاشورا، دهم محرم، از آن بیرون آمدند و به این مناسب روز عاشورا را روزه گرفتند، آب به همان اندازه که از آسمان بارید از زمین هم جوشید و این معنی گفتار الهی است که می فرماید: «پس گشودیم درهای آسمان را به آبی فروریزنده و گشودیم چشمه های زمین را پس بهم آمد آب بر کاری که به تحقق مقرر شده بود.»^۱ و مقصود این است که نیمی از آب از آسمان بارید و نیمی از زمین جوشید. ارتفاع آب از مرتفع ترین کوه زمین پانزده ذراع بیشتر بود.

کشتی با سرنشینانش حرکت کرد و در مدت شش ماه آنها را بر گرد زمین گرداند و کشتی بر هیچ چیز آرام نگرفت و چون به منطقه حرم مکه رسیدند، کشتی وارد آن منطقه نشد بلکه هفت مرتبه گرد حرم طواف کرد. خانه کعبه که آدم بنا کرده بود، غرق نشده به آسمان برده شده و همان بیت المعمور است و حجرالاسود نیز همچنان بر فراز کوه ابوقبیس بود. و چون کشتی گرد حرم طواف کرد همچنان به حرکت خود ادامه داد تا آنکه به کوه جودی رسید و آن کوهی است در حصین^۲ از موصل. و بعد از شش ماه دیگر که یک سال کامل شده بود، و برخی گفته اند پس از شش ماه از هنگام حرکت، بر آن کوه قرار گرفت و قوم ستمکار از میان رفته بودند. و چون کشتی بر کوه جودی قرار گرفت، چنین فرمان داده شد: «و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر، و ای آسمان بازگیر آبت را، آب خشکیده شد...»^۳، آبهایی که از آسمان فرو بارید این دریاهایی را که می بینید تشکیل داده است. آخرین آبی که از آبهای طوفان در زمین باقی مانده بود در ناحیه جسمی^۴ بود که تا چهل سال پس از طوفان باقی ماند و سپس خشک شد.

نوح در قریه یی فرود آمد و هرکس برای خود آن جا خانه یی ساخت و معروف به

۱. آیات ۱۲ و ۱۳ سوره پنجاه و چهارم - القمر - م.

۲. حصان، اشاره مختصری به صورت مصغر، حصیان، در بلاذری، فوح البلدان، ترجمه آقای دکتر آذرنوش، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۲۲۳ آمده است؛ نیز در معجم البلدان، ج ۳، ۱۳۳۶ هجری، ص ۲۸۴ - م.

۳. آیه ۴۶ سوره یازدهم - هود - م.

۴. منطقه یی نزدیک نبوک از سرزمین شام، رک: معجم البلدان، ج ۳، ۱۳۳۶ هجری، ص ۲۷۶ - م.

سوق الثمانین (بازار هشتاد) شد، و فرزندان قابیل همه غرق شدند. و پدران نوح تا آدم همه بر آیین یکتاپرستی بودند.

گوید: نوح علیه السلام بر شیر نفرین کرد که دچار تب باشد و بر کلاغ نفرین کرد که دچار سختی معیشت و زندگی باشد و بر کبوتر دعا کرد تا انس بگیرد.

قییضة بن عقیبة سوابی از سفیان بن سعید ثوری، از پدرش، از عکرمه نقل می‌کرد که می‌گفته است: * میان آدم و نوح ده قرن فاصله بوده است و ده نسل فاصله میان آدم تا نوح است. و همگی بر آیین الهی بودند.

دنباله حدیث هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس چنین است که گوید: * نوح همسری از فرزندان قابیل گرفت و پسری برای او متولد شد که نامش را یوناظن نهاد. و او در شهری از مشرق زمین، به نام معلنورشمسا^۱ متولد شده بود. چون شهرک سوق ثمانین برای ایشان کوچک شد، به بابل^۲ آمدند و آن را بنا کردند و آن میان فرات^۳ و صرّاة^۴ قرار دارد و دوازده سنگ در دوازده فرسنگ است و دروازه اصلی آن در محل خانه‌هایی بوده است که امروز بالاتر از محل پل کوفه در سمت چپ قرار دارد. و آدمیان در بابل فراوان شدند تا اینکه شمارشان به صد هزار نفر رسید و همه بر آیین الهی بودند. و چون نوح از کشتی بیرون آمد، جسد آدم را در بیت المقدس به خاک سپرد و آن‌گاه نوح رحلت فرمود.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از سعید، از قتاده، از حسن، از سمرة^۵ نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: * سام پدر عربها و حام پدر حبشیان و یافث پدر رومیان است.

خالد بن خدّاش بن عجلان از عبدالله بن وهب، از معاویه بن صالح، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: * نوح سه پسر داشته است به نام سام و حام و یافث. سام پدر عربها و ایرانیان و رومیان است و در همه اینان خیر و نیکی است. حام

۱. در منابعی که در دسترس این بنده بود، دیده نشد. - م.

۲. بابل، شهری بسیار قدیمی در ساحل رود فرات، رکت: دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۳، مقاله هرنسفلد (Ernest Herzfeld)، ص ۲۴۷. - م.

۳. فرات، از رودخانه‌های آسیا که از کوههای ترکیه سرچشمه می‌گیرد و به خلیج فارس می‌ریزد، طول آن ۲۶۹۶ کیلومتر است. - م.

۴. صرّاة، نام شعبه‌یی از رود فرات که به دجله می‌ریزد، رکت: ترجمة فوح البلدان، ص ۷۲. - م.

۵. منظور سمرة بن جندب در گذشته به سال ۶۰ هجری است، رکت: زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۲. - م.

پدر سودانیان و بربرهای آفریقا و قبطیهاست، و یافت پدر ترکان و صقلاییان و یاجوج و ماجوج است.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که
 «خداوند متعال به موسی وحی فرمود که تو و قومت و اهل جزیره و اهل عال از فرزندان
 سام هستید. ابن عباس می‌گفته است عربها و ایرانیان و نبطیها و اهالی هند و سند و بند^۱، نیز از
 اولاد سامند.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است «اهالی هند و سند و
 بند، فرزندان یوفیر بن یقطن بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح هستند، و مکران بن
 بند و جرهم که نامش هُذْرُم بن عامر بن سبا بن یقطن بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن
 نوح است، و حضرموت پسر یقطن بن عابر بن شالخ است، و یقطن به اعتقاد کسانی که او را
 از فرزندان اسماعیل نمی‌دانند همان قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح
 است، و ایرانیان فرزندان فارس بن بیرس بن یاسور بن سام بن نوح‌اند، و نبطیها فرزندان نبیط
 بن ماش بن ارم بن نوح‌اند، و اهل جزیره و عال از فرزندان ماش بن ارم بن سام بن نوح‌اند، و
 عملیق که نام دیگرش عریب است و طسم و امیم فرزندان لوذ بن سام بن نوح‌اند، و عملیق،
 پدر عمالقه است و بربرها هم از ایشانند و ایشان فرزندان تمیلا بن مازرب بن فاران بن عمرو
 بن عملیق بن لوذ بن سام بن نوح‌اند، غیر از دو طایفه صنهاجه و کتامة که آن دو فرزندان
 فریقیس بن قیس بن صیفی بن سبا‌اند، و گویند عملیقها هنگامی که از بابل کوچیدند نخستین
 کسانی بودند که به زبان عربی صحبت کردند و به همین جهت به آنها عرب عاربه می‌گویند.
 ثمود و جدیس پسران جاثر بن ارم بن سام بن نوح‌اند، و عاد و عییل پسران عوص بن ارم بن
 سام بن نوح‌اند، رومیها فرزندان نطی بن یونان بن یافت بن نوح‌اند و نمرود پسر کوش بن
 کنعان بن حام بن نوح است و او فرمانده بابل و همان پادشاه معاصر ابراهیم خلیل الرحمن
 است.

گوید، به عاد در روزگار خودشان عاد ارم می‌گفتند و چون عاد نابود شدند به ثمود،
 ثمود ارم می‌گفتند و چون ثمود از میان رفتند به دیگر فرزندان ارم، ارمان می‌گفتند و ایشان
 همان نبطیها هستند و همه ایشان به آیین الهی بودند و در بابل سکونت داشتند تا آنکه نمرود

۱. بند، به نقل منتهی الارب نام گروهی از ساکنان شبه جزیره هند است. - م.

به پادشاهی رسید و آنها را به پرستش بتها دعوت کرد و چنان کردند و روزگارشان سپری شد. زبان ایشان زبان سریانی بود ولی خداوند زبان ایشان را دگرگون ساخت و برخی زبان برخی دیگر را نمی فهمیدند. فرزندان سام دارای هیجده گویش مختلف، و فرزندان حام هم دارای هیجده زبان متفاوت، و فرزندان یافث دارای سی و شش زبان شدند. خداوند عربی را به عاد و عبیل و ثمود و جدیس و عملیق و طسم و امیم و فرزندان یقطن بن عابر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح آموخت و ایشان در مجدل^۱ که ناف و مرکز زمین بود و در میان ساتیدما^۲ تا دریا و یمن تا شام قرار دارد، ساکن شدند و خداوند نبوت و کتاب و زیبایی و سپیدی و گندمگونی چهره را در ایشان قرار داد.

فرزندان حام در منطقه‌یی که باد جنوب و دبور می وزید و به آن نواحی داروم می گفتند ساکن شدند و خداوند ایشان را سپیدپوست و گندمگون قرار داد و سپیدی کمتر است، و سرزمینهای ایشان را آباد و آسمانشان را بارانزا فرمود، و بیماری طاعون از آنها برداشته شد و در سرزمینهای ایشان شوره گز و اراک و درختان صمغ دار و میوه شیرین و خرما قرار داد و ماه و خورشید در آسمان ایشان درخشندگی و تابش خاصی دارد. فرزندان یافث در منطقه صفون که محل وزش باد صبا و شمال است سکونت کردند و آنها از لحاظ رنگ پوست سرخ و گلگون هستند و خداوند سرزمین آنها را بسیار سردسیر قرار داده است و آسمان ایشان هم خالی از ستارگان هفتگانه است و آنها زیر ستارگان بنات نعش و جدی و فرقدان زندگی می کنند، و گرفتار طاعون شدند.

قوم عاد پس از آن به منطقه شحر^۳ کوچیدند و آنجا در صحرائی به نام مغیث نابود شدند. پس از ایشان قبیله مَهره در منطقه شحر سکونت کردند و قوم عبیل در منطقه یثرب^۴ و عمالیق در منطقه صنعاء ساکن شدند و در آن هنگام هنوز صنعاء به نام صنعاء نامیده نمی شد. و گروهی از ایشان به یثرب کوچیدند و قوم عبیل را از آن منطقه بیرون راندند و آنها در

۱. به کسر میم و سکون جیم و فتح دال و لام اصلاً به معنی قصر و کاخ است و نام سرزمین آبادی در سرزمینهای عربی است، رکت: معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۸۷. م.

۲. در مورد این کلمه که بیط یا مرکب است اختلاف است باقوت بحثی مستوفی با ذکر شواهد در معجم البلدان، ج ۵، ص ۷-۵، آورده است. احتمال دارد نام رودخانه‌یی در ناحیه اردن باشد. م.

۳. شحر، به کسر اول و سکون دوم منطقه‌یی بین عدن و عمان است، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۰. م.

۴. به فتح اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم، نام مدینه است و پیامبر (ص) آن را به طیبیه تغییر دادند، بعدها به صورت مدینه النبی و با حذف مضاف الیه به صورت مدینه درآمد است. م.

منطقه جُحْفَه فرود آمدند و سیلی آمد که همه را از میان برد و درر بود و به همین مناسبت آن جا را جُحْفَه نامیدند (اجتحاف، به معنی درر بودن سیل اشیاء را به کار رفته است). ثمود در منطقه حِجْر و اطراف آن سکونت کردند و همان جا نابود شدند. طسم و جدیس در منطقه یمامه سکونت کردند و یمامه نام زنی از ایشان است که بعد به آن سرزمین اطلاق شده است و آنها هم نابود شدند. اُمَیم هم به سرزمین اُبار که میان یمامه و شَحْر بود رفتند و همان جا از میان رفتند و امروز کسی به آن سرزمین دسترسی ندارد و جن بر آن غلبه یافته است و نامگذاری آن به اُبار به واسطه نام اُبار بن اُمَیم است. فرزندان یقطن بن عابر بن یمن رفتند و چون از آن یمن و فرخندگی دیدند، یمن نامیده شد (یا چون به طرف راست رفتند آن را یمن نامیدند)، و گروهی از فرزندان کنعان بن حام به منطقه شام رفتند و چون به سمت چپ رفته بودند، آن جا را شام نامیدند. قبلاً به شام سرزمین بنی کنعان می گفتند، سپس بنی اسرائیل آمدند و کنعانیان را کشتند و از آن جا بیرون کردند و شام متعلق به بنی اسرائیل شد تا اینکه رومیان بر بنی اسرائیل حمله بردند و گروهی از ایشان را کشتند و بجز اندکی، دیگران را هم به عراق تبعید کردند و سپس عربها بر شام غلبه کردند.

فالغ که همان فالخ و پسر عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است، زمینها را میان فرزندان نوح تقسیم کرده است، همچنان که قبلاً در کتاب نوشته ایم.

ابو اسامه حَمَاد بن اسامة از قول حسن بن حَكَم نخعی، از ابوسبرة نخعی، از فرّوة بن مُسَیك غُطَیْفی^۱ مرادی نقل می کرد که می گفته است: * به حضور پیامبر (ص) آمدم و گفتم: ای رسول خدا، آیا اجازه می دهید به اتفاق این عده از قوم خود که آمده اند و به اسلام رو آورده اند با آن عده از قوم خود که نیامده اند و به اسلام پشت کرده اند، جنگ کنم؟ فرمود: آری. بعد تغییر عقیده دادم و گفتم: مردم سبا نسبت به اسلام سخت گیرتر و سرکش ترند. پیامبر (ص) مرا فرمانده ساخت و اجازه جنگ با مردم سبا را به من داد. همین که من از حضور پیامبر بیرون رفتم خداوند متعال آیات مربوط به قوم سبا را نازل فرمود. پیامبر (ص) فرموده بود: آن مرد غُطَیْفی چه کرد؟ و کسی را به خانه ام فرستاده بود و چون متوجه شده بودند که من بیرون رفته ام کسی را به سراغ من فرستاد و مرا بازگرداندند. چون به حضور پیامبر (ص) آمدم دیدم ایشان نشسته است و گروهی از اصحاب اطراف ایشان نشسته اند.

۱. از بزرگان یمن که در سال دهم هجرت به حضور پیامبر آمد و مسلمان شد، رکن: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص

فرمود: قوم سبا را به حال خود بگذار، هرکس از ایشان مسلمان شد بپذیر و هرکس از پذیرفتن اسلام خودداری کرد، نسبت به او عجله مکن و گزارش کار را به من بده. گوید مردی از اصحاب گفت: ای رسول خدا، سبا چیست؟ آیا سرزمینی است یا نام زنی است؟ فرمود: سبا نه نام سرزمین است و نه نام زن، بلکه مردی است که ده قبیله از قبایل عرب از فرزندان او شمرده می‌شوند، شش قبیله در یمن سکونت کردند و چهار قبیله در شام؛ آنها که در شام و نواحی سمت چپ سکونت کردند عبارتند از قبایل لَحْم و جذام و غسان و عامله، و آنها که در یمن و نواحی راست سکونت کردند اَزْد، حِمَیْر، کِنْدَة، اَشْعَری‌ها، انمار و مذحج هستند. مرد دیگری پرسید: ای رسول خدا، انمار چه کسانی هستند؟ فرمود: آنهایی هستند که قبیله خُثَعم و بَجِیْلَة از ایشانند.

ابراهیم خلیل الرحمن (ص)

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش نقل می‌کرد که * پدر ابراهیم از اهل حرّان^۱ بود، دچار قحطی و خشکسالی شد و به هرمزجرد^۲ کوچید و همسرش مادر ابراهیم، نامش نونا دختر کربنا، پسر کوئی^۳ و از بنی ارفخشد بن سام بن نوح بود.

محمد بن عمر اسلمی از قول تنی چند از دانشمندان نقل می‌کرد که * نام مادر ابراهیم ابیونا و از فرزندان افرایم بن ارغوا بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بوده است.

هشام بن محمد از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است * جوی کوئی^۳ را کربنا، جدّ مادری ابراهیم (ع)، حفر کرده است. و پدر ابراهیم نگهبان بت‌های نمرود بود. ابراهیم در هرمزجرد متولد شد و نامش از نخست ابراهیم بود. سپس به محلی کوئی که از بابل بود منتقل شد و چون ابراهیم به بلوغ رسید و با آیین قوم خود مخالفت کرد و ایشان را به پرستش خدا دعوت کرد و نمرود از این موضوع آگاه شد، هفت سال او را در زندان انداخت و سپس گودالی کند و آن را از هیزم خشک فراوان و سنگریزه انباشت و به آن آتش در زد و ابراهیم را در افکند و او گفت «خدای مرا بسنده و بهترین کارگزار است»^۴، و از آتش به سلامت بیرون آمد و هیچ زخمی و خسته هم نشد.

۱. حرّان، شهری قدیمی و مشهور در ساحل نهر جلاب، رکن: مرحوم دکتر معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۴۵۷. م.
۲. هرمزجرد، نام شهری در منطقه عراق کنونی که مسلمانان آن را فتح کردند، رکن: معجم البلدان، ج ۱۰، ص ۴۶۱. م.
۳. کوئی، بر وزن طوبی نام سرزمینی در عراق است، به نقل از منتهی الارب. م.
۴. بخشی از آیه ۱۷۳ سوره سوم - آل عمران - که در قرآن به صورت جمع (حسینا لله و نعم الوکیل) است. م.

هشام بن محمد از پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است * چون ابراهیم (ع) از آتش بیرون آمد و از کوئی گریخت، در آن هنگام زبان او سریانی بود ولی همین که در منطقه حرّان از فرات عبور کرد زبانش را خداوند به عبرانی، مبدل ساخت. و هم گفته‌اند هنگام عبور از فرات زبان او عبرانی بود که نمرود کس از پی او فرستاده دستور داده بود هر کس را که به سریانی صحبت کند بگیرند و رها نسازند. مأموران نمرود به ابراهیم برخوردند و آن حضرت با زبان عبرانی صحبت می‌کرد. او را رها کردند که زبانش را نمی‌دانستند.

هشام بن محمد از پدرش نقل می‌کند که * ابراهیم از بابل به شام هجرت کرد. آن جا ساره بیامد و خود را به او بخشید. و ابراهیم با او ازدواج کرد و ساره هم همراه ابراهیم از شام بیرون آمد و در آن هنگام ابراهیم (ع) سی و هفت ساله بود. ابراهیم به حرّان آمد و روزگاری مقیم آن جا شد. سپس به اردن^۱ آمد و مدتی آن جا ماند و آن گاه به مصر رفت و مدتی آن جا ماند، سپس به شام برگشت و در سرزمینی به نام سَبْع که میان ایلیا^۲ و فلسطین بود اقامت کرد و چاهی حفر کرد و مسجدی ساخت و چون برخی از مردم او را آزردهند، از پیش ایشان کوچید و به سرزمینی میان رمله^۳ و ایلیا کوچید و آن جا چاهی حفر کرد و مقیم شد و خداوند او را مال و خدمتگزاران فراوان داده بود، و او نخستین کس است که از میهمان پذیرایی کرد و ترید فراهم ساخت و نخستین کس است که در سر و روی خود موی سپید دید.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از عاصم، از ابو عثمان نقل می‌کرد، و عاصم می‌گفته است * برای من از قول سلمان هم نقل کرده‌اند که ابراهیم (ع) از پروردگار خود تقاضای خیر فرمود و ناگاه صبحگاهی متوجه شد که دوسوم موهای سرش سپید شده است. عرض کرد پروردگارا، این چیست؟ به او گفته شد مایه عبرت و تذکر در دنیا و نور و فروغ آخرت است.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان بن سعید، از پدرش، از عکرمه نقل می‌کند که * کنیه ابراهیم (ع) أَبُو الْأَضْيَاف [پدر میهمانان] بود.

۱. اردن، با تشدید نون صحیح است هر چند تلفظ امروز بدون تشدید است. - م.

۲. ایلیا، نام اصلی و قدیمی بیت المقدس است، رک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۹۲. - م.

۳. رمله، از شهرهای معروف شام است، رک: تقویم البلدان، ۲۵۷ - ۲۵۴. - م.

مَعْنُ بن عیسی از مالک بن انس، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب، از ابوهریره نقل می‌کند که: «ابراهیم (ع) در سن یکصد و بیست سالگی خود را با تیشه در قَدوم^۱ ختنه کرد و پس از آن هشتاد سال دیگر زنده بود.

هشام بن محمد از پدرش از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «چون خداوند متعال ابراهیم (ع) را به دوستی خود برگزید و به پیامبری مبعوث فرمود، سیصد برده داشت که همه را در راه خدا آزاد کرد و ایشان آیین خدا را پذیرفتند و همراه ابراهیم (ع) با چوبدستیهای خود جنگ کردند و ایشان نخستین گروه از بردگان بودند که همراه پیامبر خود در جنگ شرکت کردند.

هشام بن محمد از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «برای ابراهیم (ع) نخست اسماعیل (ع) متولد شد که بزرگترین پسر اوست و مادرش هاجر قبطی بوده است و اسحاق که کور بوده و مادرش ساره دختر بثویل بن ناحور بن ساروغ بن ارغوا بن فالخ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بوده است، و مَدَن و مَدَّین و یَقْشَان و زَمْران و اَشْبَق و شوخ و مادرشان قنطورا دختر مقطور از قبایل عرب عاربه بوده است. فرزندان یَقْشَان به مکه آمده و آنجا زندگی می‌کرده‌اند، و مَدَّین در سرزمین مَدَّین که به نام او نامگذاری شده است، ساکن بوده است و دیگر پسران او در شهرهای مختلف پراکنده شدند و به ابراهیم گفتند: پدرجان، اسماعیل و اسحاق را پیش خود منزل دادی و به ما دستور فرمودی در سرزمینهای غربت و وحشت برویم. فرمود: به من چنین دستور داده شده است. و نامی از نامهای خدا را به ایشان آموخت که آنها به یاری آن نام از آسمان برای خود باران نازل می‌کردند و از آن یاری می‌گرفتند. برخی از ایشان در سرزمین خراسان ساکن شدند و قبایل خزر پیش ایشان آمدند و گفتند کسی که این نام خدا را به شما آموخته است باید بهترین مردم و پادشاه روی زمین باشد. گویند آنان پادشاهان خود را خاقان می‌نامیدند.

محمد بن عمر اسلمی گوید: «اسماعیل (ع) که نخستین پسر ابراهیم (ع) بود هنگامی متولد شد که ابراهیم (ع) نود سال داشت و اسحاق سی سال بعد از او در یکصد و بیست سالگی ابراهیم متولد شد و چون ساره درگذشت ابراهیم با زنی از کنعانیها به نام قنطورا ازدواج کرد و چهار پسر برای او آورد به نامهای مَأْذی، زَمْران، سَرْجَح و سَبْق. گوید:

۱. قدوم در لغت عربی به معنی تیشه و تبر است، در عین حال در منابع جغرافیای قدیمی اسلام نام دهکده‌یی در شام هم ضبط شده است، رکت: معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۶ - م.

ابراهیم (ع) زن دیگری به همسری گرفت و نامش حجونی بود و او هفت پسر برای ابراهیم آورد به نامهای نَافِس، مَدَّین، کیشان، شروخ، اُمَّیْم، لوط، یَقْشَان. و تمام فرزندان ابراهیم سیزده پسر بودند.

هشام بن محمد از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است * ابراهیم (ص) سه مرتبه به مکه رفت و دفعه سوم مردم را هم برای انجام حج دعوت کرد و هر که شنود دعوت او را پذیرفت و نخست قبیله که دعوتش را پذیرفتند، جُرْهُم بودند که پیش از عمالیق می‌زیستند، و همه آیین خدایی را پذیرفتند. و ابراهیم به شام برگشت و همان‌جا در دو بیست سالگی رحلت کرد.

اسماعیل علیه السلام

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، و محمد بن عمر اسلمی از قول تنی چند از دانشمندان نقل می‌کردند: * هاجر قبطی و از دهکده‌یی از الفَرَمَی^۱ که نزدیک فسطاط^۲ مصر است، بوده است، و متعلق به یکی از فرعونهای سرکش و جبّار قبطی بوده و این فرعون همان کسی است که مزاحم ساره همسر ابراهیم (ع) شد و دچار غش گردید، و نیز گفته‌اند چون خواست به ساره دست دراز کند دستش بر سینه‌اش خشک شد و به ساره گفت دعا کن تا خداوند این بیماری را از من ببرد و من تو را ناراحت نخواهم کرد. ساره دعا کرد و دست او به حال نخست برگشت و گرفتاری صرع و غش او از بین رفت. فرعون هاجر را که امین‌تر کنیزش بود خواست و او را به ساره هدیه داد و بر ساره جامه پوشاند. ساره، هاجر را به ابراهیم (ع) بخشید و ابراهیم با او هم‌بستر شد و اسماعیل که بزرگترین پسر ابراهیم است از او متولد شد. نام اسماعیل، اشموئیل بوده و به صورت اسماعیل معرب شده است.

عَفَّان بن مُسَلَم از سُلَیْم بن أَخْضَر، از ابن عَوْن نقل می‌کرد که محمد می‌گفته است * نام مادر اسماعیل آجَر بوده است بدون ه.

محمد بن حُمَید که پدر ابوسفیان عبّدی است از مَعْمَر، از ایوب، از ابن سیرین، از ابوهریره نقل می‌کرد که می‌گفته است * ابراهیم و ساره از سرزمین مرد سرکشی از سرکشان روزگار عبور کردند و خبر آن دو را به آن مرد سرکش رساندند. آن پادشاه ستمگر کسی به

۱. به فتح ف و ر و میم، از دهکده‌های ساحل دریای احمر در مصر. - م.

۲. فسطاط، از مناطق آباد مصر، دربارهٔ این هر دو کلمه باقوت در معجم البلدان بحث مستوفی ایراد کرده است، رک: معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۶۷ و ۳۷۶. - م.

سراغ ابراهیم (ع) فرستاد و پرسید: این زنی که همراه توست کیست؟ گفت: خواهر من است. ابوهریره می گوید: ابراهیم (ع) دروغ مصلحتی هم بجز سه مرتبه نگفته بود، دو مرتبه در مورد مسائل اعتقادی و در راه خدا و یک مرتبه هم درباره همسرش. او در راه خدا گفته بود «به درستی که من بیمارم»^۱ و هم گفته بود «شاید این کار را بت بزرگ کرده است»^۲، و چون از پیش این پادشاه ستمگر بیرون آمد، نزد ساره رفت و به او گفت این ستمگر در مورد تو از من پرسید، و من گفتم که تو خواهر منی و به هر حال تو خواهر دینی من هستی و اگر از تو هم سؤال کرد بگو که خواهر منی. گوید، پادشاه به سراغ فرستاد و چون او را پیش بردند، ساره از خدای خواست تا شر او را کفایت فرماید. ایوب (یکی از راویان این روایت) می گوید: چون خواست به ساره دست یازد او را لرزه‌یی سخت گرفت و با ساره عهد کرد که اگر دعا کند که بهبود یابد به او نزدیک نخواهد شد. ساره خدا را بخواند و لرزه او برطرف شد. او برای بار دوم آهنگ ساره کرد و لرزه‌یی سخت تر بر او در افتاد. باز با ساره عهد کرد که اگر بهبود یابد به او نزدیک نخواهد شد و ساره دعا کرد و برطرف شد. بار سوم آهنگ او کرد و لرزه‌یی سخت تر از دو لرزه قبل او را گرفت و همان سخن را تکرار کرد. و چون ساره دعا کرد و لرزه او برطرف شد، به کسی که ساره را آورده بود گفت: او را از پیش من بیرون ببر که گویی شیطانی را این جا آورده‌ای نه انسانی را. و هاجر را به ساره بخشید تا خدمتکارش باشد. و ساره پیش ابراهیم (ص) برگشت و او مشغول نماز گزاردن و دعا کردن بود. گفت: مژده بادا که خداوند دست آن کافر بدکار را از من برداشت و هاجر را هم به خدمتگزاری من واداشت. هاجر به ابراهیم (ع) تعلق گرفت و اندکی بعد اسماعیل از او متولد شد. ابوهریره خطاب به فرزندان اسماعیل (بنی هاشم) می گوید: ای فرزندان ماء السماء^۳، مادر شما کنیز مادر اسحاق بوده است.

محمد بن حمید از معمر از زهری روایت می کند که پیامبر (ص) فرموده است: * چون بر قبظیهها دست یافتید (نسبت به بردگان قبظی خود) نیکی کنید که آنها را بر شما حق است و خویشانند شما و مقصود این است که مادر اسماعیل (ع) از آنهاست.

محمد بن حمید از معمر، از ایوب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کرد که

۱. آیه ۸۹ سوره سی و هفتم - الصافات - و رک: ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۹، چاپ مرحوم شعرانی، ص ۳۱۵ - م.
 ۲. آیه ۶۳ سوره بقره و یکم - انبیاء - و رک: شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۷ و ۸، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۴۳ - م.
 ۳. ماء السماء، لقبی است که به برخی از مردان و زنان داده شده و نیز خاندان منذر به این لقب ملقب بوده‌اند. - م.

می‌گفته است: * نخستین کس از زنها که رو بند پوشید، مادر اسماعیل (ع) بود و هنگامی که ابراهیم (ص) او و پسرش را به مکه آورد، رو بندی به چهره انداخت تا آن را از ساره پوشیده دارد.

محمد بن عمر از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابوجهم عدوی، از ابوبکر بن سلیمان بن ابوحثمة عدوی، از ابوجهم بن حذیفة بن غانم نقل می‌کند: * خداوند به ابراهیم وحی کرد و به او دستور فرمود تا به مکه برود. ابراهیم سوار بر براق شد و اسماعیل را که دو ساله بود جلو خود و هاجر را پشت سر خویش سوار کرد و جبرئیل همراهش بود و او را راهنمایی می‌کرد و جایگاه خانه کعبه را به او نشان می‌داد و چون به مکه رسید، اسماعیل و مادرش کنار خانه فرود آمدند و ابراهیم (ع) به شام برگشت.

اسماعیل بن عبدالله بن ابواویس مدنی از قول پدر خود، از ابوالجارود ربیع بن قزّیع، از عتبة بن بشیر نقل می‌کند که: * او از محمد بن علی^۱ در مورد نخستین کس که به زبان عربی صحبت کرده است پرسیده است و او گفته است اسماعیل پسر ابراهیم (ص) در سیزده سالگی به زبان عربی صحبت کرده است، گوید، گفتم: ای ابوجعفر، پیش از آن مردم به چه زبانی گفتگو می‌کردند؟ فرمود: عبرانی. گفتم: خداوند متعال وحی و کتابهای آسمانی را بر پیامبران خود به چه زبانی نازل می‌فرمود؟ گفت: به عبرانی.

محمد بن عمر اسلمی از بیش از یک نفر از اهل علم نقل می‌کرد که می‌گفته‌اند: * زبان عربی از روز تولد اسماعیل (ع) به او الهام شده است و دیگر پسران ابراهیم همگی به زبان پدری خود سخن می‌گفتند.

هشام بن محمد بن سائب از قول پدر خود نقل می‌کرد که: * اسماعیل به عربی صحبت نمی‌کرده است و هرگز مخالفت با زبان پدرش برای او روا نبوده است بلکه نخستین کس که به زبان عربی سخن گفته است از میان فرزندان اسماعیل بوده و او از فرزندان رَعْلَة دختر یَشْجَب بن یعرب بن لوزان بن جُرْهُم بن عامر بن سباء بن یقطن بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است.

موسی بن داود از عبدالله بن لَهْیَعَة، از حَیّ بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: * به من خبر رسیده است که اسماعیل نبی (ع) در سیزده سالگی ختنه شده است.

۱. منظور حضرت امام محمد بن علی الباقر امام پنجم شیعیان است. - م.

ابوزکریا یحیی بن اسحاق بجلی سَبَلَجِیْنِی و محمد بن معاویه نیشابوری از قول ابن لَهَیْعَةَ، از ابن انعم نقل می کردند که می گفته است بکر بن سوید نقل می کرده از علی بن ربیع لَحْمِی شنیده است که می گفته است، پیامبر (ص) فرموده است: * هَمَّةُ اعراب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم (ع) اند.

رُویم بن یزید مقری از هارون بن ابوعیسی شامی، از محمد بن اسحاق بن یسار، و هشام بن محمد کلبی از قول پدرش نقل می کردند که می گفته است: * برای اسماعیل بن ابراهیم (ع) دوازده پسر متولد شدند و ایشان عبارتند از بیناؤذ که به نام نَبْت و نابت هم مشهور است و بزرگترین پسرش بوده است، و قیدر، و اذبل، و منسی که به منشی هم معروف است و مِسْمَعُ که به مشماعة هم معروف است، و دما که به دومة هم معروف است و دَوْمَةُ الْجَنْدَل را به نام او نامگذاری کرده اند، و ماشی، و اذر که به آذور هم معروف است، و طیما، و یَطُور، و یَنْش، و قیدما، بنا به روایت محمد بن اسحاق مادر همه رِغْلَةُ دختر مُضاض بن عمرو جَرْهَمِی است، و به روایت کلبی، رِغْلَةُ دختر یسجب بن یعرب است که در روایات قبلی نسبش را نقل کرده است، کلبی می گوید اسماعیل زنی از عمالیق داشته که دختر صبدی بوده است و پیش از زن جَرْهَمِی، همسرش بوده است و او همان کسی است که چون ابراهیم (ع) پیش او آمد نسبت به آن حضرت درشتی در گفتار کرد و اسماعیل (ع) او را طلاق گفت و از او فرزندی نداشت.

محمد بن عمر اسلمی از اُسامة بن زید بن اسلم، از پدرش نقل می کند که می گفته است: * چون اسماعیل (ع) به بیست سالگی رسید، مادرش هاجر در نود سالگی درگذشت و اسماعیل او را در جِجْر^۱ دفن کرد.

محمد بن عُمَر از موسی بن محمد بن ابراهیم، از ابوبکر بن عبدالله بن ابوجهم، از ابوبکر بن سلیمان بن ابو حثمه، از ابوجهم بن حدیفة بن غانم^۲ نقل می کند که می گفته است: * خداوند به ابراهیم (ص) در صد سالگی او وحی فرمود که خانه کعبه را بسازد و

۱. جِجْر، یا حجر اسماعیل، قسمتی از شمال کعبه معظمه، که با دیوار کوتاهی مشخص شده است و آب ناودان بام خانه کعبه در آن می ریزد، رک: ناصر خسرو، سفرنامه، انتشارات رشیدی، ص ۱۱۰-م.

۲. ابوجهم بن حدیفة، از بزرگان قریش و دانشمندان ایشان که در سال فتح مکه مسلمان شد و از اصحاب رسول خدا (ص) شمرده می شود، او یکی از چهار نفری است که جنازه عثمان را جمع و دفن کردند، رک: ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابة، ج ۵، ص ۱۶۲-م.

اسماعیل (ع) سی ساله بود و اسماعیل همراه پدر خانه را ساخت، و اسماعیل پس از مرگ پدرش درگذشت و داخل حجر کنار دیوار کعبه همراه مادرش مدفون است و پس از او نابت پسر اسماعیل همراه داییه‌های خود که از قبیله جُرهم بودند، عهده‌دار امور کعبه شد.

خالد بن خدّاش بن عجلان از عبدالله بن وهب مصری، از حرمله بن عمران، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة نقل می‌کند که می‌گفته است: «فقط آرامگاه سه پیامبر کاملاً مشخص است، آرامگاه اسماعیل (ع) که زیر ناودان کعبه و در فاصله رکن و خانه کعبه است، و آرامگاه هود که در بین ریگزارهای یمن زیر کوهی از کوه‌های یمن است و درختی بر آن سایه افکنده و آن نقطه از گرمترین نقاط زمین است. و مرقد رسول خدا (ص)، و این سه نفر مرقدشان بدون هیچ‌گونه تردید روشن و معین است.»

قرنها و فاصله زمانی که میان آدم (ع) و محمد (ص) است

قَبِيصَةُ بن عُمَيْرٍ از سفیان بن سعید، از پدرش، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: «بین آدم و نوح ده قرن فاصله وجود داشته است و نیاکان نوح تا آدم همه بر آیین الهی بوده‌اند. محمد بن عمر بن واقد اسلمی^۱ از گروهی از اهل علم نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: «میان آدم و نوح ده قرن فاصله بوده و هر قرن یکصد سال است و میان نوح و ابراهیم هم ده قرن که هر یک، صد سال است فاصله بوده است و میان ابراهیم و موسی هم ده قرن فاصله بوده است.»

هشام بن محمد بن سائب از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «فاصله میان موسی بن عمران و عیسی بن مریم هزار و نهصد سال بوده است و در فاصله میان آن دو، از لحاظ فرستادن پیامبران از طرف خداوند، فترتی نبوده است و در آن مدت فقط از بنی اسرائیل هزار پیامبر مبعوث شده است، غیر از پیامبرانی که از دیگر امم مبعوث شده‌اند. گوید: فاصله میان میلاد عیسی (ع) و بعثت رسول خدا (ص) پانصد و شصت و نه سال بوده است و در آغاز این فاصله سه پیامبر مبعوث شده‌اند که خداوند خود در این باره می‌فرماید: «چون فرستادیم به سوی ایشان دو کس را و تکذیب نمودند آن دو را و قوی گردانیدیم ایشان را به سوی^۲ و آن کسی که به وسیله او قوی شدند، شمعون بوده که

۱. محمد بن عمر اسلمی، محمد بن واقد اسلمی، منظور واقدی صاحب مغازی و کتب دیگر و استاد ابن سعد است که در سال ۲۰۷ هجری درگذشته است، به مقدمه جلد اول مغازی، چاپ مارسدون جونس و ترجمه آن به قلم ابن بنده مراجعه فرمایید. - م.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد تفسیر آیه و اسامی پیامبران مذکور، رکن: ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۹، ص ۲۶۹. - م.

از حواریون است. و فاصله زمانی که خداوند در آن مدت، پیامبری مبعوث نفرموده است چهارصد و سی و چهار سال است، و حواریون عیسی بن مریم (ع) دوازده نفر بوده‌اند و هرچند گروه زیادی از عیسی (ع) پیروی کرده‌اند ولی شمار حواریها همان دوازده نفر است که از جمله ایشان برخی گازر و برخی ماهیگیر و غالباً کارگر بودند و کار می‌کردند، و حواریون برگزیدگان هستند، و هنگامی که عیسی (ع) به آسمان برده شد سی و دو سال و شش ماه داشت و مدت پیامبری او سی ماه بوده است و خداوند او را با همین بدنش به آسمان برده و او هم اکنون هم زنده است و به دنیا برمی‌گردد و بر جهان پادشاهی خواهد کرد و سپس مانند دیگر مردم خواهد مرد، و دهکده‌یی که عیسی (ع) در آن بوده ناصرة نام داشته است و به همین جهت اصحاب آن حضرت به ناصری معروف بوده‌اند؛ به عیسی (ع) هم ناصری گفته می‌شده و به پیروانش از همین جهت نصاری گویند.

نام و نسب انبیاء (ص)

عمرو بن هیشم و ابونضر هاشم بن قاسم کنانی گویند مسعودی از ابو عمر شامی، از عبید بن خشخاش، از ابوذر نقل می‌کرد که می‌گفته است: «به پیامبر (ص) گفتم: کدامیک از پیامبران نخستین پیامبر است؟ فرمود: آدم. گفتم: آیا او پیامبر بوده است؟ فرمود: آری، پیامبری که با خدا صحبت کرده است. گفتم: شمار پیامبران مرسل چند است؟ فرمود: سیصد و پانزده نفر، گروه زیادی هستند.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از سعید بن ابی ایوب، از جعفر بن ربیعة و زیاد غلام مصعب نقل می‌کند که آن دو می‌گفته‌اند: «از پیامبر (ص) در مورد آدم سؤال شد که آیا پیامبر بوده است؟ و رسول خدا فرمود: آری، پیامبری که خدای با او صحبت و گفتگو فرموده بود.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «نخستین پیامبری که مبعوث شده ادریس بوده است و او خنوخ بن یازد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم است، و پس از او نوح بن لمک بن متوشلخ بن خنوخ است و خنوخ همان ادریس است. پس از او ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروغ بن ارغوا بن فالغ بن عابر بن شالغ بن ارفخشد بن سام بن نوح است. سپس اسماعیل و اسحاق دو پسر ابراهیم (ص)، سپس

یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و سپس یوسف بن یعقوب بن اسحاق اند، سپس لوط بن هاران بن تارح بن ناحور بن ساروغ، برادرزاده ابراهیم خلیل الرحمن است، سپس هود بن عبدالله بن خلود بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است، سپس صالح بن آسف بن کماشیج بن اروح بن تمود بن جاثر بن ارم بن سام بن نوح است، سپس شعیب بن یوبب بن عیفا بن مدین بن ابراهیم خلیل الرحمن است، سپس موسی و هارون پسران عمران بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن، سپس الیاس بن تشبین بن عازر بن هارون بن عمران بن قاهث بن لاوی بن یعقوب، سپس الیسع بن عزری بن نشوتلخ بن افرایم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق، سپس یونس بن متی از فرزندانگان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (ع)، سپس ایوب بن زارح بن اموص بن لیفرن بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم (ص)، سپس داود بن ایشا بن عوید بن باعر بن سلمون بن نحشون بن عمیناذب بن ارم بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (ص)، سپس سلیمان بن داود، سپس زکریاء بن بشوی از فرزندانگان یهوذا بن یعقوب، سپس یحیی بن زکریاء، سپس عیسی بن مریم دختر عمران بن ماثان از فرزندانگان یهوذا بن یعقوب، سپس پیامبر معظم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم صلوات الله علیه و آله است.^۱

۱. این اسامی و نام آدم (ع) و عزریز و بنده‌یی از بندگان خدا (خضر) و لقمان در کلام الله مجید آمده است و در واقع اینها پیامبرانی هستند که در قرآن درباره ایشان صلوات الله علیهم اجمعین صحبت شده است. - م.

ذکر نسب رسول خدا (ص) و اسامی نیاکان آن حضرت تا آدم (ع)

هشام بن محمد بن سائب بن بشر کلبی می‌گفت: * در حالی که پسر بچه‌یی بودم پدرم نسب پیامبر (ص) را به من چنین آموخت:

محمد (ص) طیب مبارک بن عبدالله بن عبدالمطلب که نامش شَيْبَةُ الْحَمْدُ بوده است، بن هاشم که نامش عمرو بوده است، بن عبدمناف که نامش مُغَيَّرَةٌ بوده است، بن قصی که نامش زید بوده است، ابن کلاب، بن مَرَّة، بن کعب، بن لُؤَيِّ بن غالب بن فهر و نسب تمام قریش تا فهر مشترک است و کسانی که نسب آنها به بعد از فهر می‌رسد از قریش شمرده نمی‌شوند بلکه به آنها کنانی می‌گویند، بن مالک بن نضر که نامش قیس است، بن کنانه بن خزیمه بن مُدْرِکَةَ که نامش عمرو است بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

هشام بن محمد می‌گوید، محمد بن عبدالرحمن عجلانی از موسی بن یعقوب زمعی، از قول عمه‌اش، و او از قول مادرش کریمه دختر مقداد بن اَسْوَد بَهْرَانِی^۱ نقل می‌کرد: * رسول خدا فرمود، مُعَدَّ بن عدنان بن اَدَد بن یَرِی بن اَعْرَاقُ الثَّرِی.

هشام از قول پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کرد که می‌گفته است: * هرگاه پیامبر (ص) نسب خود را برمی‌شمرد از مُعَدَّ بن عدنان بن اَدَد تجاوز نمی‌فرمود و می‌گفت: نسب شناسان یاوه می‌گویند که خداوند فرموده است «و قرنهایی میان این که بسیار است»^۲.

۱. مقداد بن عمرو بن نعلیه، که نه مقداد بن اسود بهرانی هم معروف است از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) است و در خلافت عثمان درگذشته است، رک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۰۹. م.

۲. آیه چهل و یکم سوره بیهت و پنجم - فرقان. م.